

دولت بما پاسخ دهد

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام کتاب : دولت بما پاسخ دهد

چاپها : یکم : تهران ۱۳۲۳

پراکنش اینترنتی : دوم : فروردین ۱۳۹۸ ؛ سوم : مهر ۱۴۰۱

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : دعوای حکومت نمودن ملایان و درخواست از دولت برای اقدام جدی و تعیین تکلیف خود با آنان در این زمینه.

شمار صفحه‌ها : ۴۴ (اصلی) + ۲ (دیگرها)

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده (استاندارد کوشاد تلگرام)

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پابرگیها همه از ماست.

۲ـ پررنگی برخی جمله‌ها و اعراب‌ها از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.

در این دفتر اگرچه تنها نام آقای بیات برده شده. ولی روی سخن بهمه‌ی نخست‌وزیرهاست که از این پس بیایند.

هر دولتی که بروی کار بیاید پیشنهاد ما باو همینهاست. ما اینها را محک آزمایش برای شناختن اندازه‌ی دلسوزی دولتها بتوده و کشور گردانیده‌ایم.

نیز خواهشمندیم نویسندگان روزنامه‌ها موضوع را ارجدار شناسند و اندیشه‌ی خود را در این باره بنویسند. از دیده‌ی آینده‌ی ایران امروز این ارجدارترین و بزرگترین موضوع است.

شنیده شد بتازگی آقای شیخ حسین لنکرانی هم در مجلس سخنی از ما رانده. گفته‌ی او به هر لحنی بوده باشد. ما پاسخ او را نیز با همین دفترچه می‌دهیم.

احمد کسروی

فهرست

پیکره‌ها



بنام پاکْ‌آفریدگار

این نوشته جداگانه بچاپ رسیده بآقای نخست‌وزیر و به برخی از نمایندگان و وزیران و همچنان باداره‌های روزنامه‌ها فرستاده شده و چون با داستان کتابسوزان همبستگی دارد در اینجا بچاپ می‌رسد تا همه آگاه گردند.
دفتر پرچم

جناب آقای بیات نخست‌وزیر ایران

هنگامی که برنامه‌ی کابینه‌ی جناب‌عالی در مجلس شورا در زیر گفتگو می‌بود آقای دشتی[1] درمیان راهنماییهای خود بدولت از جمله چنین گفتند :

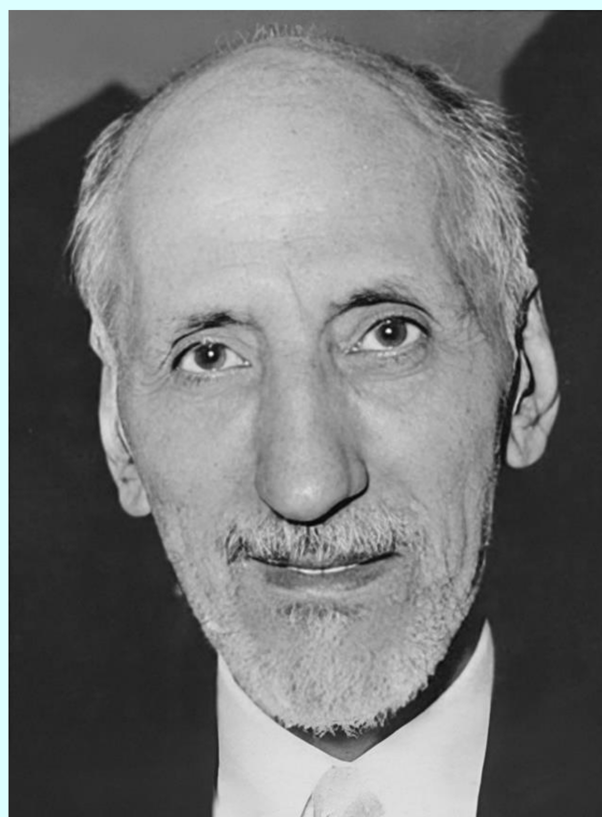
«... تمام چیزهایی که باید به شهوات مردم دهنه بزند از بین رفته است. یک مَثَل کوچکی در این موضوع گرچه مربوط به ادبیات است عرض کنم. آقایانی که به ادبیات آشنایی و شناسایی دارند می‌دانند که سعدی در زبان فارسی بمنزله‌ی قرآن زبان عربی است. یعنی از حیث فصاحت بحد اعجاز است. حافظ بآن بلندنظری باعث فخر و مباهات ایران است. یعنی اگر در یک ملتی فقط حافظ باشد می‌توانند بآن ببالند. مولوی کتابی دارد که حقیقتاً در دنیا کتابی بآن بزرگی شاید نیست.[2] بدبختانه امروز در این کشور

۱ـ علی دشتی نویسنده‌ی بنام در آن زمان نماینده‌ی مجلس و راهبر حزب عدالت بود.

۲ـ چنانکه تاکنون چند بار در یادداشتهای خود یادآوری کرده‌ایم ، سخنان کسروی در زمینه‌ی ادبیات و شعر چنان دهانها را بسته بود که از سال ۱۳۱۳ که این گفته‌ها نخست بار در «پیمان» چاپ گردید تا کشته شدنش در ۱۳۲۴ ، از میان ادیبان نامور آن زمان که هر یک «ستاره‌ای در آسمان ادب ایران» بودند یکی پیدا نشد که با دلیل (نه هایهوی) بتواند در برابر سخنان پرمغز او ایستادگی کند. این سخنان دشتی ، نویسنده‌ی چیره‌دست ، خود گواهست که در برابر آن سخنان سرمایه‌ای نداشتند که پیش آورند جز آنکه به گفته‌هایی بدینسان پناه برند : سعدی و حافظ و خیام و مولوی بزرگ بوده و چنان و چنین بوده‌اند و «مفاخر» ما می‌باشند و یا سخنانی از اینگونه که دیوانشان به منزله‌ی قرآن است ...

دسته‌ای پیدا شده‌اند که می‌گویند اینها را باید سوزاند. اینها همگی علامت عصیان است.

مذهب جعفری مذهب رسمی است و قانون اساسی هم آن را تصریح نموده است. عـده‌ی پیـروان این مذهب هم در دنیا زیاد است حالا یک عده‌ای پیدا شده‌اند که بر ضد این مذهب چیـز می‌نویسـند و انتشاراتی می‌دهند. تمام اینها علائم آنارشی و هرج و مرج است. باید ما بدانیم که آیا نباید ایـن روح تمرّد و عصیان که در همه چیز پیدا شده بمأمور دولت یک کامیون قند می‌دهند که بفرستد مازندران می‌برد بازار می‌فروشد ، خاتمه داد؟».



۱ــ علی دشتی



۲ــ مرتضاقلی بیات

پیداست که بازگشت این سخنان بماست ـ ما که دسته‌ای هستیم و بنـام آزادگـان یـا پاکـدینان شناخته شده‌ایم. آن کسانی که کتابها را می‌سوزانند ماییم.

آقای دشتی درمیان نمایندگان از سردستگان سیاسیست و جـای گفتگـو نیسـت کـه گفتـه‌های ایشان در اندیشه‌ی جناب‌عالی جا برای خود باز کرده. بویژه که کتابسوزان و شکایتهای بسیاری کـه از آن کرده شده پرونده‌ی بزرگی در دفتر نخست‌وزیری پیدا کرده که ناچار از آن آگـاه شـده‌ایـد. آنگـاه

کمتر گمان می‌رود که در این چند هفته که جناب‌عالی نخست‌وزیر می‌باشید ملایان بنزدتان نیامده و زبان بگله و دادخواهی باز نکرده باشند یا از وزارتخانه‌ها بازگشتی در این زمینه نشده باشد.

رویهم‌رفته جای گفتگو نیست که جناب‌عالی می‌خواهید بدانید پاکدینان کیستند و چه می‌گویند و این کتابسوزان چیست. چرا کتابها را می‌سوزانند. من می‌خواهم خودم پیش افتاده جناب‌عالی را آگاه گردانم.

گمان نمی‌کنم جناب‌عالی از کتابهای ما خوانده‌اید و جای افسوست که امروز هم فرصت خواندن نخواهید داشت. تنها یک راه هست ، و آن اینکه یکی از فرزندان یا خویشان خود را که به فهم و خرد او باور می‌دارید وادارید که کتابهای ما را ـ از ورجاوندْبنیاد ، دین و جهان ، در پیرامون خرد ، داوری ، دادگاه ، و برخی دیگر ـ بخواند و جناب‌عالی را آگاه گرداند.

ما سخنان بسیار می‌گوییم و در هر رشته گفتنیها می‌داریم. چیزی که هست ما هر سخنی که می‌گوییم از روی دلیلست. یک سخن بیدلیل نگفته‌ایم. راه ما همان راه دانشهاست. در دانشها به هر زمینه‌ای دلیل یاد می‌کنند. ما نیز به هر گفته‌ی خود دلیلی یاد کرده‌ایم.

به هر حال دولت باید با ما از راه منطق یا از راه قانون پیش آید. از دو حال بیرون نیست : یا دولت می‌خواهد که باین گفتگو و کشاکش که برخاسته از راهش چاره کند و آن را فرونشاند و یا نمی‌خواهد. اگر می‌خواهد باید از راه منطق پیش آید و سخنان ما را بشنود و بفهمد ، و اگر نمی‌خواهد باید ما را بقانون بسپارد و در کار خود آزاد گزارد.

جز این دو ، راهی نیست. کسانی می‌پندارند دولت باید با زور از کوششهای ما جلو گیرد. اینان نمی‌دانند که دولت را زوری نیست. نیروی دولت همان نیروی قانونست که چون از آن پا بیرون گزاشت بیکبار بی‌نیروست ، بیکبار ناتوانست. آنگاه چنین چیزهایی را با زور از میان نتوان برد. **کشاکش زور و آمیغ** [= حقیقت] **داستانیست آزموده. از این کشاکش همیشه زور شکست‌خورده بیرون آمده.**

اگر زور توانستی جلو آمیغ را گیرد امپراتوران و پادشاهان اروپا توانستندی مشروطه را از پیشرفت بازدارند. اگر زور توانستی جلو آمیغ را گیرد خانواده‌ی رمانوف توانستی سیل سوسیالیزم را بازگرداند. در همین ایران کشاکش مشروطه و دربار فراموش نگردیده و نتیجه‌ی آن را همه می‌دانیم.

پس از همه‌ی اینها بزور چه نیاز است؟!.. ما بیگانه‌ی این کشور نیستیم. از جای دیگر باینجا نیامده‌ایم. ما از این توده‌ایم و نیکی آن را می‌خواهیم. ما در بسیاری از خواستها با دولت همراهیم. ما استقلال کشور را می‌خواهیم. بآرامش کشور و آسایش مردم دلبستگی می‌داریم. در این چند سال ما همیشه بدولت هواخواهی نموده‌ایم و باز می‌نماییم. سه سال پیش در پیشامد آذربایجان[1] ما بدولت یاوری بسیار بجایی کردیم که از داستان آن جنابان آقای سهیلی و آقای فهیمی نیک آگاهند.

آنچه هیچ نیاز نیست زور است. زور نه تواند بود و نه نیازی بآن می‌باشد. ما را با دولت دو چیز درمیانست : یکی کتابسوزان. دیگری کیش شیعی که هر کدام را با آسانی بسیار بپایان توان رسانید.

(۱) درباره‌ی کتابسوزان : چنانکه بارها گفته‌ایم ما باین کار بهوس برنخاسته‌ایم. با کسی دشمنی نمی‌داریم. ما را اندیشه باین کار برانگیخته. ما بازماندن این کتابهای را بزیان توده می‌شناسیم و اینست می‌خواهیم از میان برداریم. اکنون از دو حال بیرون نیست : اندیشه‌ی ما یا راستست یا راست نیست. اگر راست نیست دولت ما را از اشتباه بیرون آورد. اگر راستست پس چه جای ایراد است؟!.. چه جای گله‌مندیست؟!..

جای بسیار خشنودیست که آقای دشتی قد برافراشته و در این کشاکش پا بمیان گزارده. آقای دشتی نویسنده‌ی زبردستیست. اکنون ما خواهش می‌کنیم ایشان سخن ما را بشنوند و پاسخهایی بما دهند.

۱ـ خواست آشوبهای اشراریست که پس از شهریور ۱۳۲۰ به بهانه‌ی زبان ترکی ، آذربایجان را بخاک و خون کشیده بودند و در آن هنگام روزنامه‌ی «پرچم» پاسخهای بُرنده به یاوه‌گوییهای ایشان می‌داد. دسته‌ای از خود آذربایجان در برابر آرزوهای اشرار ایستادگی کردند و پرچم نیز آرتش و استانداری را بسرکوب ایشان برمی‌انگیخت. برای آگاهیهای بیشتر نخستین شماره‌های پرچم روزانه دیده شود.

آقای دشتی در سخنان خود سه کتاب (دیوان حافظ و کلیات سعدی و مثنوی مولوی) را عنوان کرده‌اند. ما نیز از همان سه کتاب سخن می‌رانیم و از پیرامون آنها درنمی‌گذریم.

این کتابها هر یکی در زمینه‌ی دیگریست. ولی رویهم‌رفته دارای چند رشته بدآموزیهای بسیار زیانمند است که اینک من فهرست‌وار بیادآوری می‌پردازم :

۱) نکوهش از جهان و زندگانی و خوار نشان دادن آن : در این زمینه هر سه همراهند. مولوی که صوفی بوده بنیاد صوفیگری بر آنست که جهان را خوار دارند و دامن از خوشیهای آن درچینند ، و پی کاری نروند ، و در گوشه‌ای نشسته به پر کردن شکم اگرچه از راه گدایی باشد بس کنند. حافظ که خراباتی بوده فلسفه‌ی خراباتی نیز بنیادش هیچ و پوچ دانستن جهان و بی‌پروایی بزندگانی و دربند گذشته و آینده نبودنست. سعدی باآنکه مسلمان بوده چون برای یاوه‌گوییهای خود درپی مضمون می‌گشته هرچه بدستش افتاده از صوفیان و خراباتیان و دیگران برشته‌ی شعر کشیده. در اندیشه‌ی او خوار داشتن جهان نشان بزرگی آدمی می‌بوده.

من اگر بخواهم در اینجا همه‌ی شعرهای آنان را در این زمینه بنویسم باید ده صفحه بیشتر را پر گردانم. اینست تنها بیکی دو نمونه از هر کدام بس می‌کنم :

سعدی می‌گوید :

جهان بر آب نهاده است آدمی بر باد غلام همت آنم که دل بَرو ننهاد

حافظ می‌گوید :

جهان و هرچه درو هست هیچ در هیچست هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق /
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است /
غلام همت رندان بی‌سر و پایم که هر دو کون نیرزد به پیششان یک کاه

مولوی می‌گوید :

اهل دنیا از کهین و از مهین لعنت‌الله علیهم اجمعین

در جای دیگری او افسانه‌ی بسیار پست و زشتی سروده می‌گوید :

همچنین جمله نعیم اینجهان بس خوشست از دور پیش از امتحان

می‌نماید در نظر از دور آب چون رَوی نزدیک آن باشد سراب

گنده پیر است او و از بس چاپلوس خویش را جلوه دهد چون نوعروس

هین مشو مغرور این گلگونه‌اش نیش نوش‌آلوده‌ی او را مچش

۲) جبریگری و اینکه «بودنیها بوده» و ما را در زندگانی اختیاری نیست. این خود پایه‌ای از فلسفه‌ی خراباتیانست. حافظ و خیام در آن باره پافشاری نشان داده‌اند. حافظ تو گفتیی بایای[وظیفه] خود می‌دانسته که این بدآموزی را بمردم یاد دهد. سعدی نیز که درپی مضمون می‌گشته این را هم گرفته و پیاپی بمیان آورده.

خیام می‌گوید :

زین پیش نشان بودنیها بودست پیوسته قلم ز نیک و بد ناسودست

تقدیر ترا هر آنچه بایست بداد غم خوردن و کوشیدن ما بیهودست.

سعدی می‌گوید :

گنه نبود و اطاعت نبود و بر سر خلق نوشته بود که این مقبلست و آن مردود /

گر زمین را بآسمان دوزی ندهندت زیاده از روزی /

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتأیید آسمانی نیست /

گرچه تیر از کمان همی‌گذرد از کماندار بیند اهل خرد

حافظ می‌گوید :

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادند /

نصیب من چو خرابات کرده است اله در این میانه مرا زاهدا بگو چه گناه /

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت /

مکن بچشم حقارت نگاه بر من مست		که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او

۳) یاد کردن افسانه‌های بیپا و در مغزها جا دادن آنها : حافظ بارها یاد از خضر و ظلمات و جام جم و آیینه‌ی اسکندر و مانند اینها می‌کند که هر یکی افسانه‌ی پست دیگریست. همان حافظ رشته‌ی کارهای جهان را بدست رندان قلندر داده ، آن «معجزات و کرامات» که صوفیان به پیران و بزرگان خود نسبت دادندی این به رندان قلندر در میکده نسبت می‌دهد و از چنان دروغ شاخداری بازنمی‌ایستد :

بر در میکده رندان قلندر باشند		که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای		دست قدرت نگر و پایه‌ی صاحب‌جاهی

سعدی افسانه‌ای یاد می‌کند که در خاک مغرب با یک پیر فاریابی به لب دریا رسیده‌اند. او پول می‌داشته داده و سوار کشتی شده و آن پیر که پول نمی‌داشته با پای خود بروی آب راه رفته و از دریا گذشته :

قضا را من و پیری از فاریاب		رسیدیم در خاک مغرب بآب

مولوی افسانه‌ای می‌سراید که بایزید چون گاهی دم از خدایی می‌زده شاگردانش باو ایراد گرفته‌اند. گفته : اگر بار دیگر چنان سخنی از من شنیدید با کاردها بزنید و مرا بکشید. ولی چون باز دم از خدایی زده و شاگردان کاردها کشیده بزدن پرداخته‌اند هرچه زده‌اند باو زیانی نرسیده. بلکه کاردها برگشته بتنهای خود زنندگان فرورفته. این هم دروغسازی مولوی :

هر که اندر شیخ تیغی می‌خلید		باژگونه او تن خود می‌درید

۴) برانگیختن بباده‌خواری و خوشگذرانی و بی‌پروایی : یک نیم رباعیات خیام و دیوان حافظ در این باره است.

خیام می‌گوید :

می خور که ندانی ز کجا آمده‌ای		خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

حافظ ساقینامه‌ها ساخته و گزافه‌ها سروده :

بیا ساقی آن آن آب آتش خواص　　　بمن ده که تا یابم از غم خلاص
فریدون‌صفت کاویانی‌علم　　　برافرازم از پشتی جام جم
بیا ساقی این نکته بشنو ز می　　　که یک جرعه می به ز دیهیم کی
بده کز جهان خیمه بیرون زنم　　　سراپرده بالای گردون زنم

اینها چند رشته بدآموزیهای بزرگیست که در آن کتابهاست. بماند آنکه سعدی پیاپی درس چاپلوسی بمردم می‌دهد :

خلاف رأی سلطان رأی جستن　　　بخون خویش باشد دست شستن
اگر شه روز را گوید شبست این　　　بباید گفت اینک ماه و پروین

بماند آنکه همان سعدی بارها درس بیغیرتی و پستی می‌آموزد :

چون زهره‌ی شیران بدرد نعره‌ی کوس　　　زینهار مده جان گرامی بفسوس
با هر که خصومت نتوان کرد بساز　　　دستی که بدندان نتوان برد ببوس

بماند آنکه چه سعدی و چه حافظ و چه مولوی پیاپی نام «عشق» می‌برند که دانسته نیست «عشق به که و چه؟...» و جز مایه‌ی سرگیجی خوانندگان و شنوندگان نیست.[۱]

حافظ می‌گوید :

ای دل جناب عشق بلند است همتی　　　نیکو شنو حدیث و تو این قصه گوش دار /
جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست　　　کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

هاتف می‌گوید :

هرچه داری اگر بعشق دهی　　　کافرم گر جوی زیان بینی

بماند آنکه سعدی در باب پنجم گلستان و حافظ در غزلهای خود دم از بچه‌بازی و ناپاکی زده‌اند که بسیار ننگ‌آور است و درخور چشم‌پوشی نیست.

۱ـ درباره‌ی کاربست واژه‌ی «عشق» در شعرهای فارسی بنگرید بکتاب «در پیرامون ادبیات» ، نشست پنجم.

اکنون آقای دشتی بما پاسخ دهند. باین‌معنی که بگویند آیا این بدآموزیها در آن کتابها هست یـا نیست؟ اگر هست آیا زیانمند است یا نیست؟

بارها دیده‌ایم نویسندگان در برابر یکدیگر زبان بریشخند باز کنند و از زمینه‌ی گفتگو بیرون رفته بسخنان پرتی پردازند. پیداست که ما از آقای دشتی بچنـان رفتـاری گمـان نمی‌بـریم. بـا اینحـال از یادآوری بازنمی‌ایستیم که ایشان بسخن دیگری برنخیزند و تنها در این دو زمینه بما پاسخی نویسـند. ما تنها آن می‌خواهیم که اندیشه‌ی ایشان را در این دو زمینه بدانیم.

آقای دشتی در گفتار خود در مجلس عنوان «ادبیات» را بمیان آورده. خواهشمندیم در اینجـا از آن عنوان چشم پوشند و سخن را از زمینه‌ی خود بیرون نبرند. اگر کسی به زهر نام خوشایندی گزارد جلو زیان آن را نخواهد گرفت. اینها بدآموزیهاییست که در کتابهای سعدی و حافظ و مولوی و خیام و دیگران هست. شما نامش را «ادبیات» یا فلسفه یا هرچه می‌خواهید بگزارید. با نامگزاردن زیان آنها از میان نخواهد رفت. ما با آقای دشتی درباره‌ی «ادبیات» در جای دیگر سخن توانیم راند.

برخی نیز نوشته‌های شرقشناسان را به رخ ما می‌کشند. شرقشناسان از سعدی و حافظ و مولـوی و خیام ستایشها نوشته‌اند و آنها را «مفاخر» ایران شمارده‌اند.

پاسخ این نیز روشنست. ما باید سود و زیان خود را خودمان شناسیم. ما آشکاره می‌بینیم کتابهای این شاعران پر از بدآموزیست. شرقشناسان که ستایش از آنها می‌سرایند از دو حال بیرون نیست : یـا نمی‌فهمند یا می‌خواهند ایرانیان را فریب داده از جوش و تکان و پیشرفت بازدارند.

کسانی نیز می‌گویند : «گفته‌های سعدی و حافظ و خیام زیـانی نداشـته. مـردم کـه بپـاس آن گفته‌ها دست از کار و کوشش برنداشته‌اند. شما می‌بینید که مردم ایـران در پولدوسـتی و دلبسـتگی بزندگانی پای کم از دیگران ندارند».

پاسخ این سخن آنست که بدآموزیها از هر گونه که باشد ، چون بی‌پایه است در برابر آز و هوس و خواهش آدمی نتواند ایستاد. اثر آنها تنها در جایی تواند بود که به آخشیج[=ضد] دلخواه مردم باشد.

راستست که مردم ایران در پولدوستی و دلبستگی بسود خود پای کم از دیگران ندارند و آن نکوهشهای بسیاری که حافظ و سعدی و مولوی و خیام و دیگران از جهان کرده و آن درسهای جبریگری که داده‌اند نتوانسته آنان را از این کارها بازدارد. لیکن اگر شما بخواهید همان مردم را بکارهای بزرگی (کارهایی که سودش بتوده و کشور باشد نه به یکایک مردم) برانگیزید ـ مثلاً یک نقشه‌ی پنج‌ساله برای آباد گردانیدن دیههای[1] ویرانه پیشنهاد کنید و یا یک راهی برای از خودگذشتگی و کوشش در راه چاره‌ی بدبختیها بآنان بنمایید ـ در آن هنگامست که خواهید دید چگونه زهر بدآموزیها تا ریشه‌ی مغزشان کارگر افتاده. در آن هنگامست که خواهید دید بی‌پرواییها می‌نمایند ، بهانه‌ها می‌آورند ، سستیها نشان می‌دهند. یکی می‌گوید : «ای بابا این چند روزه‌ی عمر باین چیزها نمی‌ارزد». دیگری می‌گوید : «کارها را باید خدا درست کند». سومی عربی می‌خواند : «الأمور مرهونة بأوقاتها»[2]. چهارمی شعر می‌سراید : «صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ...».

این خود داستان شگفتیست که کسانی اثر بدآموزیها را انکار کنند. چیزیست بسیار روشن : چنانکه نیک‌آموزی (یا پند و اندرز) کارگر است بدآموزی نیز کارگر می‌باشد. بلکه راستی آنست که بدآموزیها چون بیشتر آنها با آز و هوس آدمی سازگار باشد بیشتر و آسانتر کارگر افتد.

اینها سخنان ما درباره‌ی کتابسوزانست. ما کتابهایی را پر از بدآموزیها می‌یابیم و بتوده و کشور زیانمند می‌بینیم بکوشش برخاسته می‌خواهیم نابود گردانیم. دولت با ما از راه منطق پیش آید. آقای دشتی یا هر کس دیگری که می‌خواهد بما پاسخ دهد.

(۲) درباره‌ی مذهب : در این باره نخست باید بگوییم که در این کشور بیش از ده کیش هست. یکی از سخنان ما آنست که یک توده با این پراکندگیها زندگانیش بجایی نتواند رسید و سرنوشتش جز بیچارگی جاویدان نتواند بود. اینست ما به یک رشته کوششهایی در همان زمینه برخاسته‌ایم.

۱ـ دیه (dih) = همانکه سبک گردانیده «دِه» می‌گوییم.

۲ـ معنی ضمنی : باید هنگام کارها برسد (بهانه‌ی بیکارگی).

باین‌معنی از یکسو معنی راست دین را روشن می‌گردانیم که همه بآن گرایند و از یکسو به یکایک آن کیشها پرداخته با دلیلهای ساده و استوار بیپایی آنها را نشان می‌دهیم.

اکنون دولت بگوید باین کار ما چه ایرادی می‌دارد؟.. بگوید تا ما نیز بدانیم. آیا دولت این کار ما را بتوده و کشور زیانمند می‌داند؟.. آیا دولت به پراکندگی توده و دشمنیهایی که از راه همین کیشها درمیان مردمست دلبستگی می‌دارد؟..

مثلاً دسته‌بندیهایی که بنامهای زردشتی ، مسیحی ، سنی ، علی‌اللهی ، صوفی ، بهائی ، شیخی ، کریمخانی ، اسماعیلی و مانند اینها در این گوشه و آن گوشه‌ی کشور است و همیشه مایه‌ی گزند و آزار درمیان مردم می‌باشد ، و ما از راهش می‌کوشیم که اینها را از میان برداریم و همه‌ی ایرانیان را به یک راه آوریم آیا کار بدی می‌کنیم؟.. باز تکرار می‌کنم : بگویند تا ما نیز بدانیم. باز تکرار می‌کنم : دولت بما پاسخ دهد. باز تکرار می‌کنم : دولت با ما از راه منطق پیش آید.

کسانی چون ایراد دیگری نمی‌یابند چنین می‌گویند : «این راه شما نیز اختلاف دیگری خواهد بود. شما که می‌گویید در ایران چهارده کیش هست این هم پانزدهم خواهد بود». این ایراد را با آب و تاب بسیاری به رخ ما می‌کشند.

می‌گوییم از این ایراد خواستتان چیست؟.. آیا می‌خواهید این چهارده کیش که هست همچنان بماند و هیچ کسی هیچگاه بچاره نکوشد؟.. آیا آرزوی شما اینست؟!.. اگر بمیان مردمی پراکندگی و چند تیرگی افتاده هیچ کس بچاره نکوشد که آن خود پراکندگی دیگری خواهد بود؟!..

آنگاه شما اشتباه کرده‌اید. این راه پانزدهم نخواهد بود. همه‌ی آن چهارده تا را از میان برده خود تنها خواهد ماند و یگانه‌راه خواهد بود. این چهارده کیش که باهم هست و هیچ یک نتوانسته آن دیگرها را از میان برد از آنست که همه‌ی آنها پوچست و هیچ یکی را بر دیگری برتری نیست. چون هیچ کدام از روی منطق نیست اینست نتوانسته بآن دیگرها تکانی دهد.

این جز آنست که ما بنیاد بسیار استواری گزارده‌ایم و هرچه می‌گوییم از روی منطق است. این از

نافهمی شماست که راه ما را بپای کیشها می‌برید. شما می‌پندارید که هر که برخاست و سخنانی گفت با دیگران در یک پایه است.

اکنون یازده سالست که راه ما آغاز شده و در این یازده سال ما بزمینه‌های بسیاری ـ از اروپاییگری ، ادبیات ، فلسفه ، صوفیگری ، مادیگری و مانند اینها ـ درآمده سخنان بسیار رانده‌ایم. در برابر بسیاری از کیشها کتاب نوشته‌ایم و برای زندگانی شاهراه نوینی باز کرده‌ایم. با همه‌ی اینها تاکنون نبوده که کسی ایرادی بسخنی از ما بگیرد. دیگر چه دلیل بالاتر از اینکه گفته‌های ما همه از روی منطقست؟!. چه دلیل بالاتر از اینکه راه ما نیرومندترین راهست و هر چیزی را که بجلو او بیفتد نابود خواهد گردانید؟!

اینان ـ این ایرادگیران ـ هنوز ندانسته‌اند که در جهان در هر زمینه آمیغهایی هست و در آدمی نیرویی بنام خرد برای دریافت آمیغها نهاده شده. ندانسته‌اند چون آمیغهایی پدیدار گردید همه‌ی پاکدلان آنها را پذیرند و در پیرامونش دست بهم دهند ، و تنها ناپاکدلان مانند که باید آنها را نیز از میان برداشت.

کسانی هم چنین می‌گویند : «باید اینها از راه فرهنگ ، درست شود».

می‌گوییم : فرهنگ چیست؟.. مگر فرهنگ شما همان نیست که هست؟!.. این فرهنگ در پنجاه سال گذشته چه کرده که از این پس تواند کرد؟!. این فرهنگ که خودش از بدآموزیهای سعدی و حافظ و مولوی و همچنان از پندارهای بیپای کیشها سرچشمه گرفته چگونه تواند چاره‌ی این پراکندگیها و بیچارگیها کند؟!. مگر همانکه نامش فرهنگ بود باید امید بآن بست؟!.

آنگاه چه شده که ما نکنیم و فرهنگ کند؟!... چه شده که ما که سرمایه‌اش را می‌داریم و می‌توانیم و خود برای کوشش و جانفشانی آماده گردیده‌ایم نکنیم و بگزاریم «در آینده» فرهنگ کند؟! آخر رازش را بما بگویید. فلسفه‌اش بفهمانید.

اکنون می‌آییم بر سر مذهب شیعه که آقای دشتی یادآوری کرده ، وآنگاه بیشتر گله‌ها و شکایتها

بر سر آنست. درباره‌ی این کیش ما سخنان بسیار می‌داریم و کتابها نوشته‌ایم.

این کیش با خرد ناسازگار است ، با دانشها ناسازگار است ، با تاریخ ناسازگار است ، با خود اسلام ناسازگار است ، با زندگانی ناسازگار است ، پس از همه‌ی اینها با مشروطه (با زندگانی دمکراسی) که ما با خونریزی و فداکاری بدست آورده‌ایم ناسازگار است.

ما صد ایراد باین کیش می‌داریم. ولی اشکال بزرگ بر سر همان بخش اخیر است. بر سر همان ناسازگاری با مشروطه است. اینست من تنها آن را با جناب‌عالی که آقای بیات و خود رئیس دولت می‌باشید بگفتگو می‌گزارم. بگفتگو می‌گزارم و خواهشمندم دولت بما راهی نماید. خواهشمندم گامی پیش گزارده گره از رشته‌ی ما بگشاید.

همه می‌دانند که در کیش شیعه حکومت حق امام است. جز او هر کس دیگری بحکومت برخیزد «غاصب» و «جائر» و «فاجر» است و پیروان او همه گناهکارند. در زمان امام جعفر صادق (بنیادگزار این کیش) و جانشینان او خلفایی که می‌بودند شیعیان آنان را «غاصب» می‌شناختند و فرمانبرداری از آنان را بخود بایا نمی‌شماردند. بلکه دشمنی و کارشکنی با آنان را بخود بایا می‌شماردند. این چیزیست که درخور گفتگو نیست.

سپس که روزگار گذشته و داستان امام ناپیدا بمیان آمده (که در اینجا نیازی بسخن از آن نمی‌باشد) باور شیعیان این بوده که در نبودن آن امام ، حکومت حق علماست. علما جانشینان آن امامند. خود آن امام فرموده : «هُمْ حُجّتِی عَلَیْکُم کما أنا حُجَةُ اللهِ عَلَیْهِم».[1] هر کس باید فرمان از علما برد ، سر بآنان سپارد ، خمس و سهم امام (که مالیات اسلامی می‌بوده) بآنان پردازد ، بجنگ بی‌اجازه‌ی آنان نرود ، جز دستورهای ایشان را نپذیرد.

در نتیجه‌ی این باور است که شیعیان همیشه ، چه بخلفای اسلامی که در بغداد یا در مصر یا در استانبول می‌بوده‌اند و چه بپادشاهان دیگری که در کشورهای اسلامی برمی‌خاسته‌اند ، با دیده‌ی دشمنی

۱ـ معنی : آنان [علما] حجت من بر شمایند و من [امام‌زمان] حجت خدا بر آنانم.

نگریسته آنان را جز «غاصب» و «جائر» نمی‌شناخته‌اند. در خود ایران همیشه این گفتگو درمیان می‌بوده که شاهان غاصبند ، مالیات دادن بآنها حرامست ، بسربازی رفتن حرامست ، اگر پولی از دولت بدست کسی افتد تواند آن را «تقاص» کند. اینها از دستورهای همگانی کیش شیعی بوده.

اینها چیزهاییست که درخور گفتگو نیست. گفتگو در آنست که ایرانیان که از زمان صفوی کیش شیعی را پذیرفته بودند و این کشور یکی از کانونهای بزرگ شیعیگری بشمار می‌رفت (و اکنون هم می‌رود) ، در چهل سال پیش ، کسانی از همان علما و دیگران بجنبش برخاستند و پس از کشاکشها و خونریزیها حکومت مشروطه (یا دمکراسی) را از توده‌های اروپایی فراگرفته در این کشور روان گردانیدند که اکنون هم روانست.

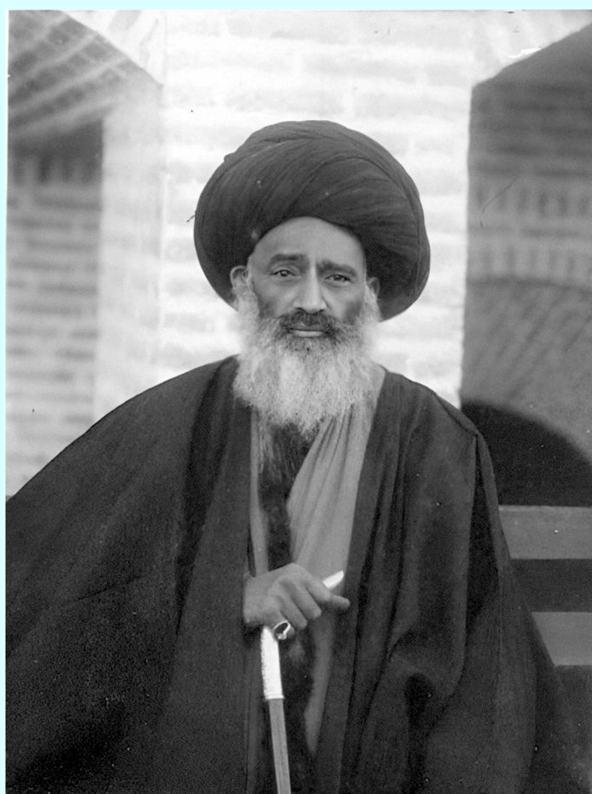
پیداست که آنچه اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی را در ایران پدید آورد ، آن بود که کیش شیعی و دستورهای آن نمی‌توانست کشور را براه برد. وگرنه چه نیاز بمشروطه بودی؟!. چرا بایستی علما پیش افتند و مشروطه خواهند؟!.. چرا بایستی فقه جعفری را کنار گزارند و قانونها را از فرانسه و انگلیس آورند؟!..

من اگر بخواهم در اینجا جلو خامه را باز گزارم و همه‌ی گفتنیها را بگویم سخن بدرازی خواهد انجامید. می‌باید بکوتاهی بگویم که کیش شیعی هیچگاه برای بدست گرفتن حکومت و راه بردن آن نبوده. خود همان امامان که با آن پافشاری دعوای خلافت می‌داشتند ، هر یکی به همان دعوا بس کرده روزگار بسر می‌بردند. روشنتر گویم : تنها به «غاصب» خواندن خلفا و کارشکنی با آنان بس می‌کردند و هیچگاه نمی‌خواستند خودشان بکوشند و خلافت را بدست آورند. ملایان نیز در ایران همان رفتار را می‌کردند و هیچگاه درپی بدست آوردن حکومت نمی‌بودند (و کنون هم نیستند) و تنها به همان کارشکنی و مردم‌آزاری بس می‌کردند.

بدینسان همیشه حکومت در دست پادشاهان می‌بود. در زمان قاجاریه چون پادشاهان آن خاندان ناشایستی بسیار از خود می‌نمودند و کشور روز بروز ناتوان و آشفته می‌گردید ، و از آنسوی

آوازه‌ی مشروطه در کشورهای اروپا و آبادی و نیرومندی آن کشورها به ایران رسیده بود ، کسانی از خود ملایان از شادروانان بهبهانی و طباطبایی و آخوند خراسانی و دیگران پا پیش گزاردند و خواستار مشروطه شدند و عنوانشان این می‌بود که با زبان ملایی خود می‌گفتند :

«چون در این زمان حکومت حقه ممکن نیست و اختیار در دست حکام جور است لااقل باید آن حکام را با قوانین عرفی مقید گردانید ...».



۳ـ سید عبدالله بهبهانی



۴ـ سید محمد طباطبایی

با این عنوان می‌بود که مشروطه را به ایران آوردند و از آنسو کیش شیعه را با همان دستگاهش نگه داشتند.

راستی آنست که ایشان نه معنی مشروطه را نیک می‌دانستند و نه از زیانهای کیش شیعه آگاه می‌بودند. ولی ما که امروز می‌نگریم می‌بینیم زندگانی مشروطه با کیش شیعی بسیار ناسازگار است.

مشروطه یا سررشته‌داری توده معنایش آنست که توده‌ی مردم کشور را خانه‌ی خود دانند و کوشش بآبادی و آزادی آن را از بزرگترین بایاهای خود شناسند ، بقانونها پاس

گزارند ، مجلس نمایندگان و دولت را ارجمند دارند ، پول دادن و جان باختن در راه توده را مایه‌ی سرفرازی هر کسی شمارند.



۵ــ آخوند خراسانی

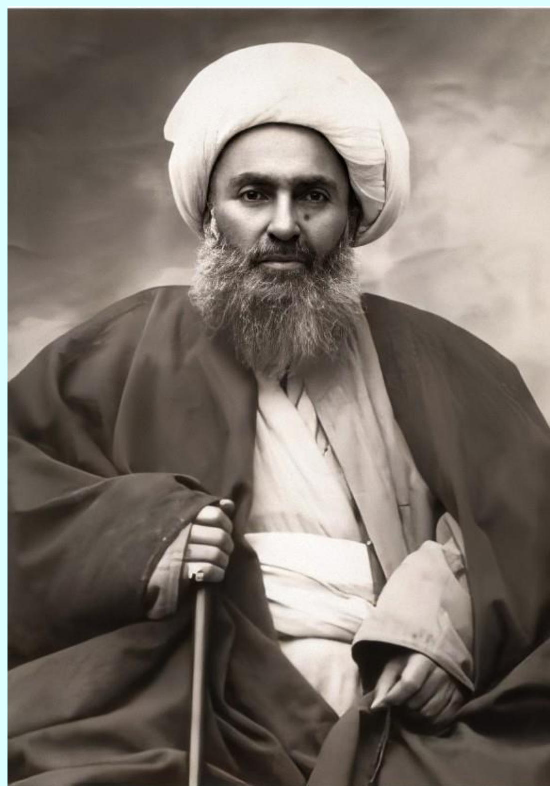
این معنی مشروطه است. این کجا و کیش شیعی کجاست؟! کیش شیعی می‌گوید : خدا جهان را بپاس چهارده معصوم آفریده. ما بندگان ایشانیم ، باید آنها را دوست داریم ، نامهاشان فراموش نکنیم ، بروی گورهاشان گنبد و بارگاه افرازیم ، از راههای دوری بزیارت رویم ، بدشمنانشان لعنـت فرسـتیم ، همه چیز را فراموش ساخته جز در اندیشه‌ی آنها نباشیم ...

در این کیش آنچه جا ندارد سخن از کشور و توده و کوشش در راه آنهاست. یک شیعی باید بجهان ارجی نگزارد و درپی آبادی آن نباشد. آنگاه جهان اگر بد است و ستم فزونتر شده باید امام زمان بیاید و جهان را به نیکی آورد. در اندیشه‌ی یک شیعی بدیها باید روبروز فزونتر گردد و جهان پر از ستم و بیداد شود تا هنگام برای بیرون آمدن امام برسد که بیرون آید و جهان را پر از داد گرداند.

گذشته از همه‌ی اینهـا ، **از روی مشروطه حکومت حق توده است که بایـد بـا برگزیـدن نمایندگان و پدید آوردن مجلس شورا و دولت و اداره‌ها از آن حق خود بهـره جوینـد. در**

حالی که از روی کیش شیعی حکومت حق علماست ، و چنانکه گفتیم پیروان آن کیش باید هر حکومتی را که جز از علما پدید می‌آید ـ چه مشروطه‌ای باشد و چه استبدادی ـ جائر و غاصب شناسند و دشمن دارند و مالیات دادن و بسربازی رفتن را حرام شمارند.

اینست معنی آنچه می‌گوییم مشروطه با کیش شیعی از هر باره ناسازگار است. در آغاز جنبش مشروطه که حاجی‌شیخ فضل‌الله و کسان دیگری از ملایان فریاد می‌زدند : «مشروطه بضد مذهب جعفری است ...» راست می‌گفتند. سخن ایشان تا اینجاش بسیار استوار می‌بود. خواستشان هرچه بوده باشد. سخنشان راست بوده.



۶ـ حاجی‌شیخ فضل‌الله

پیشروان مشروطه‌خواهی اگر مردان دوراندیش و بافهم و دانش بودندی بایستی این ناسازگاری را بدیده گیرند و از همان گام نخست بچاره کوشند. ولی آنان این هوش و دانش را نداشته‌اند و با کوششهای خود مشروطه را در بغل شیعیگری جا داده‌اند.

اینکه مشروطه در ایران به نتیجه‌ی نیکی نرسیده و رُویه‌ی[شکل] **بسیار ناستوده‌ای بخود**

گرفته ، انگیزه‌های بسیاری می‌دارد ، و یکی از انگیزه‌های بزرگ آن (بلکه بزرگترین انگیزه‌ی آن) همین ناسازگاری با کیش شیعی و برخورد با دستورهای آن می‌باشد.

در این سی‌وهشت سال که از آغاز مشروطه می‌گذرد ما در این کشور بوده‌ایم و می‌دانیم که ملایان و پیروان ایشان با مشروطه و قانونهای آن چه رفتاری کرده‌اند ، چه ناپاسداریها نموده‌اند ، در برابر هر گامی که بسوی پیشرفت برداشته شده به چه ایستادگیها و کارشکنیها برخاسته‌اند. اکنون هم در این کشوریم و می‌بینیم که چه رفتاری می‌نمایند.

نافرمانی بقانون ، سرپیچیدن از دستور دولت ، گریختن از سربازی ، نپرداختن مالیات ، گریزانیدن کالا از گمرک ، قاچاقی گذشتن از مرز و اینگونه کارها عبادتی در اندیشه‌ی آنهاست. سربازی که در راه ایمنی کشور کشته می‌شود در نزد آنها «مرتد» مرده. پاسبانی که شب تا بامداد بیدار می‌ماند و نگهبانی می‌کند از «ظلمه» است و پولی که بگیرد حرام است. نخست‌وزیر ، وزیران ، نمایندگان مجلس ، سران اداره‌ها ، کارمندان دولت ، همه از «ظلمه»اند و همه گناهکارند ، پولشان حرامست ، رختهاشان حرامست ، نانی که خودشان و فرزندانشان می‌خورند حرامست.

عدلیه خلاف شرعست ، دفترهای رسمی خلاف شرعست ، نظام‌وظیفه خلاف شرعست ، مالیه خلاف شرعست ، دبستانها خلاف شرعست ، دانشکده‌ها خلاف شرعست ، هرچه بیرون از دستگاه آخوندی و شیعیگری است خلاف شرع است.

میهن‌پرستی بت‌پرستیست. گفتگو از سوسیالیزم و کمونیزم بکلی حرامست. «اینها صحبتهای دنیاییست». اگر بیگانگان بکشور آمدند چون جلو روضه‌خوانی و زیارت را نمی‌گیرند بسیار بهتر که بیایند.

چنگیز و تیمور و صمدخان که آنهمه ستمها کرده و خونها ریخته‌اند درخور پروا نیستند. باید ستم یزید را فراموش نگردانید. باید دست از گریبان ابوبکر و عمر و عثمان برنداشت.

در محرم ۱۳۳۰ (قمری) که روز عاشورا افسران دُژخیم تزاری در سربازخانه چوبه‌های دار برپا

می‌گردانیدند که شادروانان ثقةالاسلام و شیخ سلیم و ضیاءالعلماء و پسران نوجوان علی‌مسیو را بگناه ایراندوستی و میهن‌پرستی بدار کشند ، در همان هنگام شیعیان دسته‌ها راه انداخته در بازارها گردیده زنجیر به تن خود می‌کوفتند و فریاد برمی‌آوردند : «داد از ظلم یزید». (ای داد شمر الندن ، فریاد شمر الندن).



۷ـ حاجی صمدخان مراغه‌ای

در سال ۱۳۳۶ (قمری) که در ارومی آشوب آسوری برخاست بهنگامی که آسوریان مردان آن شهر را کشتار می‌کردند و زنها را شکم می‌دریدند و دختران را کشیده می‌بردند حاجی محتشم‌السلطنه والی شیعی آذربایجان در تبریز در عالی‌قاپو روزهایش را با زیارت عاشورا می‌گذراند و صد لعن «اَللّهُمّ الْعَنْ اَوّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقّ مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ» می‌خواند.

من نمی‌خواهم سخن را تا زمینه‌ی روانشناسی کشانم. ولی می‌باید بگویم که **کیش شیعی که یک بنیادگزاری سیاسی بسیار استادانه‌ای می‌بوده ، پندارهای آن مغز پیروان را چندان پر**

می‌گرداند که جای بازی بهیچ چیز دیگر نمی‌گزارد ، و او را از زمان خود بیرون برده به هزاروسیصد سال پیش می‌کشاند. یک شیعی که در این زمانست و درمیان ماست اگر نیک بجوییم در هزاروسیصد سال پیش است ، در مدینه است ، در کربلاست ، در کوفه است ، در شام است. آنچه در برابر چشمش دِفیله[1] می‌دهد کشاکشهای خلافت و داستان کربلا و جنگهای سلیمان‌بن‌صُرَد و مختار ثَقَفیست.



۸ـ بالای دار از راست : **۱) قدیر** (پسر علی‌مسیو) **۲) ضیاءالعلماء ۳) دایی او ۴) صادق‌الملک ۵) ثقةالاسلام ۶) آقامحمدابراهیم ۷) حسن** (پسر علی‌مسیو) **۸) شیخ سلیم.**

راست گفته شده که **اینان مردگان هزاروسیصدساله‌اند که سر از گور درآورده بمیان مردم درآمده‌اند.** راست گفته شده که اینان بجهان جز از دیده‌ی شیعیگری (از دیده‌ی تولا و تبرا) نمی‌نگرند.

شما اگر پیش یک شیعی سخن از پیشامدهای این زمان برانید (مثلاً از این جنگ[2] و از نتیجه‌های آن گفتگو کنید) ، لذتی نخواهد برد. ولی اگر بازگردید و سخن از جنگ خیبر و کشته

۱ـ دِفیله = رژه.

۲ـ جنگ جهانی دوم.

شدن مَرحَب جهودی و مانند آن برانید خواهید دید چهره‌اش شکفت و با یک لذتی بگفتگو درآمد.



۹ــ حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)

من خودم روزی سخن از بدبختیهای توده‌ی ایران می‌راندم و از چاره گفتگو می‌کردم ناگهان مردی قمی لب باز کرد و چنین گفت : « خدا لعنت کند ، تخم همه‌ی اینها را عمر کاشته». ناچار شدم بگویم : « خدا لعنت بآن اندیشه‌های پست تو کند».

جناب آقای بیات اینها سخنان شاعرانه نیست. نمی‌خواهم با این جمله‌بندیها هنر خود نمایم. می‌خواهم ریشه‌های بدبختی بیست‌ملیون توده را نشان دهم. اینها نکته‌های بسیار ارجداریست. اینها را می‌نویسم و دولت باید بما پاسخ دهد.

چهل سالست در این کشور مشروطه برپا گردیده. در این چهل سال انبوه مردم که همان شیعیانند نخواسته‌اند معنی آن را بدانند. هنوز هم نمی‌دانند و نمی‌خواهند بدانند. از مشروطه تنها آن می‌دانند که یک چیز « خلاف شرع » است و باید دشمنش دارند و دشنام دهند و ریشخند کنند و تا توانند بقانونها نافرمانی نمایند.

اینک جنگ با این بزرگی برخاسته و سراسر جهان را بتکان آورده و شیعیان ایران تنها آن فهمیده‌اند که از پیشامد سود جویند و با گرانفروشی و انبارداری و بی‌پروایی بدستورهای دولت پولهایی اندوزند و دسته دسته بکربلا روند و اگرهم گذرنامه داده نشد از مرز قاچاقی گذرند و آن را کار ثواب دیگری شناسند.

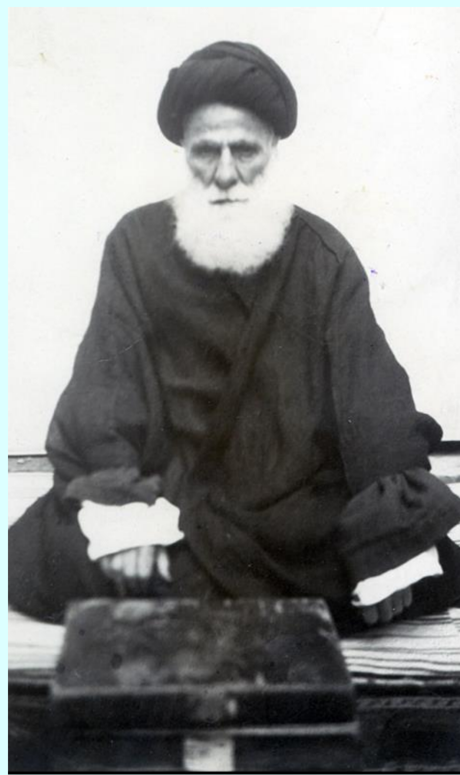
جلو خامه را باز نمی‌گزارم. **کیش شیعی با زندگانی دمکراسی نمی‌سازد و نتواند ساخت. اگر آب و آتش باهم توانند ساخت اینها هم توانند ساخت.**

راستست ما می‌بینیم **دولتهای ما با ملایان نیک ساخته‌اند. در این سه سال دیدیم که چه پشتیبانیها بملایان می‌نمایند و چه نقشه‌ها برای چیره گردانیدن آنها می‌کشند.** دیدیم که هنگامی که حاجی‌آقاحسین قمی از نجف آهنگ ایران کرد رادیوی ایران تا مرز عراق به پیشواز او رفت و تو گفتیی قهرمان لنینگراد را بایران می‌آورد ، راهپیمایی او را گام بگام آگاهی داد. دیدیم که دولت باو رسمیتی داد (رسمیتی که ما تاکنون معنایش را نفهمیده‌ایم) و پیشنهادهای او را درباره‌ی چادر و چاقچور برسمیت پذیرفت و پاسخ رسمی داد. دیدیم که پسر آقای حاجی‌سید ابوالحسن برای گردش به ایران آمد و آقای ساعد نخست‌وزیر آن زمان بهمه‌ی فرمانداران و استانداران دستور فرستاد که پذیراییهای بسیار باشکوه ازو کنند که رونویس نامه‌ها در دست ماست. دیدیم در این سه سال رادیوی ایران یک دستگاه ملایی گردید که کم‌کم روشان باز شد و پارسال و امسال روضه هم خواندند ، و اگر جلوگیری نشود هرآینه سال آینده نوحه نیز خواهند خواند ، و خانواده‌ها باید در پیرامون رادیوها دایره پدید آورند و بهوای آن سینه کوبند و ترجیعهای نوحه را خوانند.

ولی اینها سازشهای خاینانه‌ایست. اینها سازشهای آن دسته از وزیرانست که بدخواهی آنان با توده و کشور از پرده بیرون افتاده. اینها جلو ما را نتواند گرفت. اینها دلهای ما را آسوده نتواند گردانید.

ما چیزی را که با صد دلیل دریافته‌ایم نادیده نتوانیم گرفت. **در این کشور یا زندگانی**

دمکراسی یا کیش شیعی ، یا سررشته‌داری توده یا حکومت ملایان ، یا آن یا این ، هر دو در یکجا نتواند بود. ایرانیان یا باید شیعه باشند و بآموزاکهای شیعیگری راه روند و مشروطه را رها کنند ، و یا هوادار مشروطه بوده بکیش شیعی (و همچنین بدیگر کیشها) چاره اندیشند.



۱۰ــ حاجی‌آقاحسین قمی



۱۱ــ محمد ساعد مراغه‌ای

تا اینجا جای گفتگو نیست. گفتگو در آنست که کدام یکی را پذیرند و کدام را دور گردانند. ما ـ ما که دسته‌ی پاکدینان یا آزادگانیم ـ سنجیدیم و با خود اندیشیدیم و باین نتیجه رسیدیم که باید مشروطه را نگه داریم و کیش شیعی را رها کنیم ، زیرا دیدیم :

۱) کیش شیعی سیاستی در راه بدست آوردن خلافت اسلامی بوده و بنیاد آن بر این گفتگوست که آیا علی خلیفه بایستی بود یا ابوبکر و عمر و عثمان ، و اکنون که خلافت بیکبار از میان رفته و جهان اسلام بیکبار بهم خورده دیگر چه جای چنان گفتگوییست و چه جای چنان سیاستیست؟!..

۲) کیش شیعی نه تنها با مشروطه یا زندگانی دمکراسی نمی‌سازد با هیچ یک از خــرد و دانش و تاریخ سازش ندارد و با آن کیش هیچ گونــه زنــدگانی ســرفرازانه پــیش نتــوان گرفت ، و ما هیچ عذری نمی‌داریم که آن را نگاه داریم و ببدبختی خودمــان و فرزنــدانمان تن دردهیم.

۳) ما خود هوادار ، بلکه درفشدار دین می‌باشیم و برآنیم که جهانیان باید با دین زندگی کنند و این کیش یکسره بآخشیج دینست و صد توهین بخدای جهان دربر می‌دارد.

در این باره سخن بسیار فراوانست و ما در جاهای دیگـر نوشــته‌ایم. در اینجـا بکوتـاهی کوشــیده نمی‌خواهیم جناب‌عالی را که نخست‌وزیر کشورید و کارهای بسیار می‌داریـد بـا ســخنان دور و درازی روبرو گردانم.

خواستم آنست که آنچه ما را با کیش شیعی به نبرد برانگیخته که بگفته‌ی آقـای دشــتی : «بـر ضد آن مذهب چیزها می‌نویسیم و انتشاراتی می‌دهیم» اینهاست. یـک اندیشــه‌ی بســیار ریشــه‌دار و ارجداریست.

بهوس بآن کار برنخاسته‌ایم. رهایی بیست‌ملیون توده را از یک بدبختی بزرگ در آن کار دیـده‌ایم. خشنودی خدا را در آن یافته‌ایم. خود را با بیمهای بزرگی روبرو گردانیده جانبازانه بچنان میـدانی پـا گزارده‌ایم. بارها نشست برپا گردانیده پس از یاد نام پاکْخدای جهان و پرداختن بـه نیـایش بـا او بـا همدیگر پیمان بسته‌ایم ـ پیمان بسته‌ایم که با هر گونه گمراهی کـه در اینجهانســت بـه رزم و نبـرد پردازیم و یکی از آنها کیش شیعی را بدیده گرفته‌ایم.

اکنون از دو حال بیرون نیست : ما در اندیشه‌ی خود ، یا راست رفته‌ایم و یا بگمراهــی افتـاده‌ایم. اگر راست رفته‌ایم پس چه ایرادی بر ماست؟! چه جای گله است؟!.. اگر گمراه بـوده‌ایم دولـت بمـا راه نماید. گام پیش گزارد و گره از رشته‌ی ما بگشاید.

دولت این موضوع را روشن گرداند که آیا کیش شیعی با مشروطه تواند ساخت؟.. گذشته از همـه

چیز ، آیا در داستان حکومت سازشی میانه‌ی آنها تواند بود؟.. آمدیم که نتواند بود آیا ایرانیان باید مشروطه را رها کنند یا کیش شیعی را؟..

می‌توانستم بگویم که در این زمینه نیز آقای دشتی بما پاسخ دهد. آقای دشتی که قد برافراشته و در پارلمانِ دمکراسی پشتیبانی از شیعیگری می‌کند (و بگفته‌ی یکی از یاران درمیان آب آتش می‌پرورد) ، می‌توانستم بگویم که در این باره‌ها نیز بپاسخ پردازد.

لیکن بهتر است از خود ملایان پاسخ خواسته شود. ایراد بملایان در این زمینه یکی دوتا نیست. می‌باید از آنان پرسید :

۱) این دعوای حکومت که شما می‌کنید دلیلش چیست؟.. اگر دلیلش داستان خلافت اسلامیست که امروز بیکبار از میان رفته و بی‌زمینه گردیده. آن تیره‌های مردم که بهم پیوسته کشور بزرگ اسلامی را پدید آورده بودند و در زیر سرپرستی خلافت زندگی می‌کردند ، امروز از هم جدا گردیده‌اند و هر تیره‌ای کشور جداگانه‌ای پدید آورده و زندگانی نژادی پیش گرفته. همین ایرانیان امروز بنام ایرانیگری می‌زیند نه بنام مسلمانی ، از قانونهای خود پیروی می‌کنند نه از قانونهای اسلام. عراقیان نیز چنینند ، مصریان نیز چنینند ، سوریان نیز چنینند ... پس کشور اسلامی نمانده که سخن از خلافتش رود.

۲) حکومت را بکدام یکی از شما دهند؟.. هزار تن که حکومت نتوانند کرد. حکومت یا شورویست و در آنحال باید مجلسی برپا گردد ، و یا استبدادیست و در آنحال باید تنها به یک تن سپرده شود. شما کدام یکی را می‌گویید؟..

۳) اگر حکومت را بشما سپارند آیا خواهید توانست با «احکام» خود آن را راه برید؟.. خواهید توانست با زکات شتر و گاو و گوسفند و سهم امام سپاه آرایید؟.. خواهید توانست در چنین زمانی با گماردن «قاضی» و «شُرطه»[1] کشور را ایمن گردانید؟..

۱ـ اصل : شرطی. چون در ماهنامه‌ی «اردی‌بهشت ۲۴» همین پرسشها آمده و در آنجا «شرطه» آمده ما از آن پیروی کردیم.

۴) این دعوای شما با مشروطه سازش نمی‌دارد. آیا چشم می‌دارید که ایرانیان از آن دست کشند و بحال چهل سال پیش[۱] بازگردند؟..

اینها پرسشهاییست که باید پاسخ دهند. ملایان که پیاپی بدولت فشار می‌آورند و شکایت می‌کنند ، اگر دولت بدخواه توده و همدست ملایان نیست باید این پرسشها را جلو آنها گزارد و پاسخ خواهد. اگر جناب آقای بیات (و یا هر نخست‌وزیری که پس ازو بیاید) دلش باین کشور بدبخت می‌سوزد باید بگشادن این گره کور کوشد.

ملایان می‌پندارند که دولت تواند با زور جلو سخنان ما را گیرد. دولت باید بفهماند که چنان نیرویی باو سپارده نشده ، وآنگاه جلو دلیل را جز با دلیل نتوان گرفت.

ما بارها شنیده‌ایم که ملایان از قم و تبریز و دیگر شهرها به اعلیحضرت محمدرضاشاه تلگراف فرستاده از نوشته‌های ما شکایت کرده‌اند. در همین عاشورای[۲] چند روز پیش ، کسانی از تهران برای برآغالانیدن[۳] ملایان قم رفته بودند ، و چون اعلیحضرت به قم رفته جلوش را گرفته شکایت و هایهوی بسیار کرده‌اند.

ما پیشنهاد می‌کنیم اعلیحضرت در برابر شکایت ، همین پاسخ را دهند. یا بهتر از آن ، بفرمایند که ملایان نمایندگانی فرستند تا نشستی در دربار یا در کاخ سفید برپا گردد و در این زمینه گفتگو رود و کار یکسره گردد.

از دو حال بیرون نیست : یا ملایان آن داعیه‌ها را درباره‌ی حکومت می‌دارند و شاه کشور و نخست‌وزیر و وزیران و نمایندگان پارلمان و دیگران را غاصب و جائر می‌دانند و مالیات دادن را حرام می‌شمارند ، و یا اینها هیچ کدام نیست و ما بآنان تهمت می‌زنیم. اگر آن یکیست که هرآینه باید بپرسشهای ما پاسخ دهند و هر دلیلی دارند بازنمایند ، و اگر این یکیست که دانسته شود و ایرادهای ما خودبخود از میان رود.

۱ـ اصل : و بچهل سال پیش. همچون مورد بالا از ماهنامه‌ی اردی‌بهشت پیروی کردیم.
۲ـ عاشورای (دهم محرم) ۱۳۶۴ = ۵ دی ۱۳۲۳.
۳ـ برآغالانیدن = بهایهوی و دشمنی کسی برانگیختن.



۱۲ــ محمدرضاشاه

ناچارم در اینجا یادآوری کنم که چه اعلیحضرت محمدرضاشاه و چه جناب آقای بیات و چه هر نخست‌وزیر دیگری ، شاه این توده و نخست‌وزیر این توده‌اند ، و این باینده‌ی[وظیفه] ایشانست که بیش از همه و پیش از همه درپی آسایش و فیروزی این توده باشند.

چه شاه و چه نخست‌وزیر حق ندارند توده را فراموش کنند و تنها درپی پیشرفت کار خود باشند.

این داستان ملاها امروز گرفتاری بزرگیست. اگر انگیزه‌ی بدبختی ایران سه چیز باشد یکی همینست. چه شاه و چه پارلمان و چه دولت نباید آن را آسان شمارند و سرسری گیرند و بملایان رو دهند و مماشات کنند.

اگر با ملایان مماشات خواهد شد پس مشروطه را رها کنند و باری مردم را از این دودلی و سرگردانی بیرون آورند. مشروطه را رها کنند و بیش از این آبروی دمکراسی را نبرند.

آخر در کجای جهانست که مردم حکومتی را که مــی‌دارنــد و در زیــر سرپرســتی آن می‌زیند «غاصب» و «جائر» شناسند و مالیات دادن بآن را حرام ، و بسربازی رفتن را گناه ، و دزدیدن از داراییش را حلال شناسند؟!.. چنین چیز ننگ‌آوری در کجای جهانست؟!.. آیـا اینست معنی دمکراسی که گرفته‌اید و رها نمی‌کنید؟!..

آیا جهانیان حق ندارند باین توده بخندند؟!.. حق ندارند او را ننگ جهان مردمی شناسند؟!..

این کوششها که ما پاکدینان آغاز کرده‌ایم و این نبـردی کـه بـا کـیش شـیعی و دیگـر کیشــها می‌کنیم بهترین کوشش و وَرجاوَندترین[1] نبرد است. این کوشش و نبرد را می‌بایست پیش از ما دولت آغازد ، پارلمان آغازد. افسوس که نیاغازیده‌اند و اکنـون بمـا نیـز همراهــی نمی‌نماینـد. کـاری را کـه بایستی بود خود نکرده‌اند و ما را نیز آزاد نمی‌گزارند ـ آیا باین چه نامی توان داد؟!..

در این جمله‌ها بیش از همه روی سخنم با شاهنشاه جوان ایرانست. اعلیحضرت درس خوانده‌انـد و اروپا دیده‌اند و از همه چیز آگاهند. چرا از سود توده‌ی خود ناآگاهی می‌نمایند؟!.. چـرا راهــی را کـه توانند رفت نمی‌روند؟!..

یک واژه‌ی «سیاست» ما را قانع نخواهد گردانید. ایـن واژه را وزیـران بـدخواه از خـود تراشــیده بگوش اعلیحضرت رسانیده‌اند. آن کدام سیاستست که بدبختی بیست‌ملیون توده را مــی‌خواهــد؟!. آن کدام همسایه است که با این آشکاری با ما دشمنی می‌نماید؟!.

من سیاستی نمی‌شناسم که ما را بچنین زبونی و بیچارگی ناچار گرداند. اگرهم چنـان سیاســتی هست ما ناچار از پذیرفتن آن نیستیم. در جهان هیچ نیرویی نیست که بتواند ما را به غوطـه خـوردن درمیان آلودگیهای «قرون وسطا» و بیرون نیامدن از توی آنها ناچار سازد.

باز می‌گویم : این عنوان را وزیران بدخواهِ خائن از خود ساخته‌اند. خودشان ایـن تـوده را همیشــه درمانده و بیچاره می‌خواهند و چنین بهانه‌ای هم پدید آورده‌اند.

۱ـ وَرجاوَند = ارجمند از دیده‌ی خداشناسی و دین.

امروز بهترین سیاست آنست که ما نیک شویم و سرپا ایستیم و با همسایگان اروپایی و آسیایی خودمان دست بهم داده بنیکی جهان کوشیم.

امروز ایران درمیان موجهای دو دریای بزرگ متلاطم افتاده و بهترین سیاست (چه برای ما و چه برای دیگران) همانست که ما از این گرفتاریها رها گردیم و توده‌ی نیرومندی باشیم و درمیان آن دو دریا دیواری پدید آوریم و از بهم خوردن بازداریم.

بیش از این نمی‌خواهم از سخن خود دور افتم. دولت بپرسشهای ما از ملایان پاسخ خواهد ، و اگر هوادار آنهاست خود بما پاسخ دهد. دولت اگر می‌خواهد ما آن را ، همچون دولت ساعد ، بدخواه این کشور نشناسیم باین پیشنهاد ما ارجی گزارد و با ما با منطق پیش آید.

آقای دشتی در گفته‌های خود قانون اساسی را برخ ما کشیده و می‌دانیم که دیگران نیز خواهند کشید. ما نمی‌دانیم چرا آقای دشتی از دانسته‌های خود چشم می‌پوشد. آقای دشتی نیک می‌داند که این قانون اساسی چگونه پدید آمده : قانون را از فرانسه گرفته و برای خاموش گردانیدن آشوب ملایان چند پینه‌ی ناجوری هم بآن زده‌اند. آن اصل دوم را حاجی‌شیخ فضل‌الله پیشنهاد کرده و بآن قانون افزوده شده که نوشته‌ی حاجی‌شیخ فضل‌الله با خط خودش اکنون در دست منست.

ما از این می‌گذریم : بسیار نیک ، قانون اساسی مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران گردانیده. ولی مذهب شیعی که با حکومت مشروطه که پایه و بنیاد آن قانونست نمی‌سازد ، چه باید کرد؟!.. آیا باید همچنان ایستاد و تماشا کرد؟! آیا باید بیست‌ملیون توده را فدای اصل قانون اساسی گردانید؟!..

من از این هم می‌گذرم : همان قانون اساسی ، مجلس و دولت را زمامدار مشروع این کشور شناسانیده و اختیار قانونگزاری و مالیات بگیری و دیگر کارهای کشور را بدست آنان سپارده. آیا پیشروان کیش شیعی اینها را می‌پذیرند؟! همان قانون اساسی و دیگر قانونها جایی برای ملایان درمیان توده باز نکرده و آنان را جز یک دسته‌ی مفتخوار نشناخته ـ آیا آنان باین گردن می‌گزارند؟!..

آقای دشتی مگر شما شیعی می‌باشید؟!.. مگر شما نمی‌دانید که از روی کیش شیعی بمجلس

رفتن شما حرامست ، پول گرفتنتان حرامست ، قانون گزاردنتان حرامست. شما بدعتگزار هستید و روز رستاخیز یکسر بدوزخ خواهید رفت و تنتان با قیچیهای آتشین بریده خواهد شد؟!.. من نمی‌دانم چگونه شما چنین شکنجه‌ای را بخود می‌خرید؟! نمی‌دانم چرا توبه نمی‌کنید؟!.. آقای دشتی مردمفریبی ، آن هم با این بی‌پردگی ، بشما هیچ نمی‌آید.

اگر شما می‌گویید توده باید همچنین در نادانی و بدبختی بمانند بلکه رفته‌رفته نادانتر و بدبخت‌تر گردند و ما یک دسته‌ی برگزیده دست بهم دهیم «و در زیر سرپرستی دیگران» آنان را راه بریم ، چنانکه یک بار دیگر گفته‌ام این فلسفه‌ی شما بسیار کجست ، بسیار بیپاست. شما اگر مردی نیکخواهید باید دلتان باین نادانی و گرفتاریهای گوناگون دیگرِ توده که کیش شیعی از بزرگترین آنهاست بسوزد و در آرزوی چاره بآن دردها باشید. یک توده‌ی نادان و گرفتار را راه بردن (آن هم با زبونیها و سیلی خوردنها که خودتان بهتر از دیگران می‌دانید) مایه‌ی سرفرازی برای شما نتواند بود.

این سخن که شما در پارلمان ایران هواداری بکیش شیعی (یا بهتر گوییم بدستگاه ملایان) نموده‌اید از نیکیهای شما شمرده نمی‌باشد و سالهای سال مایه‌ی بدگمانیها درباره‌ی شما خواهد بود. شما زیان بدآموزیهای حافظ و سعدی را نمی‌دانستید ، آیا زیان کیش شیعی و آخوندبازی را هم نمی‌دانستید؟!.. چنین عذری را از شما آیا توان پذیرفت؟!.. اگر شیعیگری خوبست پس چرا خودت نمی‌پذیری؟!. پس چرا خودت شیعی نیستی؟!. پس مرگ خوبست اما برای همسایه؟!..

یک چیز دیگر که می‌باید بگویم آنست که بسیاری از ملایان (بویژه از آنان که در نجف و کربلا و سامرا می‌باشند) زیان کارهای خود را نمی‌دانند ، و اگر بدانند باین اندازه که هست نمی‌دانند. هر یکی از آنان از جوانی در رشته‌ی ملایی بدرس خواندن پرداخته و گام بگام پیش رفته ، و همچون کرمِ پیله که تارها بگرد خود تَنَد ، او نیز از خوانده‌ها و شنیده‌ها چهاردیواری در پیرامون اندیشه و فهم خود پدید آورده و روزنه‌ای که از آن بجهان بیرون تواند نگریست بازنگزارده. اینست کمتر می‌داند که چیزهای دیگری هم هست.

یک چیز بدتر آنکه آنان گمان ناراستی بدانسته‌های خود نمی‌دهند و بایَنده‌ی[=واجب] خود می‌شمارند که بهیچ سخن دیگری گوش ندهند. دلیل آوردن و داوری خرد را پیش کشیدن نیز در این زمینه بیهوده است. زیرا آنچه خِرد است بگمان آنان «ناقص» است و «به درک مصالح و حقایق وافی» نیست. آنچه دلیلست آنان چون گمان ناراستی بدانسته‌های خود نمی‌برند ، اگر هنگامی دلیلی بزیان آن دانسته‌ها شنیدند باید نپذیرند بلکه بکوشند و پاسخی درست کنند.

به هر حال بیگمانست که بسیاری از آنان از زیانکاری خود ناآگاهند. مثلاً آقای حاجی‌سید ابوالحسن اسپهانی ، من شنیده‌ام مردی ساده و نیکدلست و گمان بسیار می‌رود که او هیچ نمی‌داند مشروطه چیست و چه نتیجه‌هایی از آن تواند بود ، نمی‌داند که کیش شیعی از کجا برخاسته و امروز چه زیانها بلکه آسیبها از آن برمی‌خیزد. اینها را نمی‌داند و با دلی آسوده در نجف نشسته و دستگاه خود را پیش می‌برد.



۱۳ـ حاجی‌سید ابوالحسن اسپهانی

از همان آقای حاجی‌سید ابوالحسن ، اگر پرسیده شود : «آیا حکومت حق علماست؟!..» خواهند گفت : «بلی در زمان غیبت امام علما جانشنیان اویند ، اولی بتصرفند». اگر زمینه آماده گردد و گفته

شود : « پس بیایید حکومت را تصرف کنید » ، خواهند گفت : « در این جزو زمان تکلیف ما نیست ». اگر پرسیده شود : « پس چه باید بود؟!. شما که خودتان نمی‌خواهید حکومت را بدست گیرید ، و حکومتی را که مردم بنیاد گزارده‌اند غاصب و جائر می‌شناسید و پیروان خود را ببدخواهی وامی‌دارید ، پس چه باید کرد؟!. » در آنجاست که دانسته خواهد شد خود نیز سرگردانند و چیزی نمی‌دانند.

ما داستانهایی از آنان می‌شناسیم که مایه‌ی شگفت هر کسی باشد. بارها دیده شده آن ملایی که می‌گوید : « پول دولت حرامست و دولتیان ظلمه‌اند ... » ، چون شبی دزد بخانه‌اش آمده بامداد شتابان بکلانتری رفته و بگله و ناله پرداخته که «این چه مملکتیست؟!.. چرا پاسبانها جلو دزدها را نمی‌گیرند؟!..» ـ این پرخاشها را کرده و هیچ بیاد نیاورده که اینان همانهایند که من « ظلمه »شان می‌خوانم و بدوزخشان می‌فرستم. همانهایند که پولی را که می‌گیرند حرام می‌شناسم و بد می‌گویم.

کیشی که دستها در آن برده شده جای شگفت نیست که چنین « تناقضی » از آن پدید آمده. شگفت آنست که پس از هزار سال بیشتر ، بیست‌ملیون توده‌ی خود را فدای چنان « تناقضها » گردانند.

بارها از ملایان پرسیده شده « آیا دولت باشد؟.. » گفته‌اند : «البته که باشد». پرسیده شده : « پس چرا شما آن را غاصب و جائر می‌خوانید؟!.. پس چرا می‌گویید مالیات دادن حرامست؟!.. ». گفته‌اند : «این تکلیف مذهبی ما است. دولت باید باشد. ما هم باید او را غاصب بشناسیم. بهمین نحو بگذرد تا امام ظهور کند و همه چیز را درست گرداند».

کوتاه‌سخن : همان علما خود سرگردانند. راهی را پیش گرفته و رفته و به یک تاریکی افتاده‌اند و در آنجا درمانده‌اند ، و در همان حال زیانهای بسیار بزرگی را باین توده‌ی بدبخت می‌رسانند.

از آنسو در این چند سال که ما بکوششهایی برخاسته‌ایم و ایرادها برفتار و حال آنان می‌گیریم ، **چون از منطق بسیار دورند و از همه چیز ناآگاه می‌باشند به یک رشته کارهایی برمی‌خیزند**

که برای کشور و توده مایه‌ی رسواییست. مثلاً پارسال در تبریز بهنگام انتخابات افزار دست مَمَقانی و ثقةالاسلامی و دیگر کاندیدهایی گردیدند و به یک رشته وحشیگریهای بسیار پستی که زشتیهای «قرون وسطای» اروپا را بیاد می‌آورد پرداختند. در مراغه و میاندوآب رفتار پستتری نمودند. کار بجایی رسید که نمایندگان شوروی بکوشش برخاستند و بدولت اعتراض نمودند.



۱۴ـ حاجی‌شیخ اسدالله مَمَقانی

امسال در تهران نقشه‌ای کشیده بودند که در محرم همان وحشیگری را تکرار کنند. از دو هفته پیش در منبرها داد می‌کشیدند و دروغ رسوای قرآن سوزانی را بمردم می‌پراکندند. یکی از ملایان در مسجد سپهسالار عمامه بزمین می‌زد و نعره‌ها بلند می‌ساخت که روز یکم دی‌ماه قرآن را خواهند سوزاند.

آیا رسوایی نیست که چنین دروغی را پراکنده سازند؟!.. آیا این نام قرآن را خوار گردانیدن نیست؟!..

همان چند روز پیش بوده که در مسجد جامع با بودن جناب‌عالی که آقای بیاتید و آقایان وزیران دیگر ، ملایی بروی منبر بسخنان ناسزایی درباره‌ی ما پرداخته. آیا این بدولت برنمی‌خورد؟!.. آیا از جایگاه جناب‌عالی نمی‌کاهد؟!..

این رفتار ناستوده‌ی آنان در برابر منطق است. آمدیم که پاسخ می‌نویسند در آنجا نیز رسوایی پدید می‌آورند و سخنان زشت و بیفرهنگی را که بآبروی کشور بیشتر برمیخورد تا بما ، برشته‌ی نوشتن می‌کشند.

بدگویی و بدنویسی از ما راه روزی برای بسیاری گردیده. آخوندهای بیکاری بنام آنکه آقای حاجی‌سید ابوالحسن ایشان را فرستاده و اجازه داده که «از وجوه شرعیه دریافت دارند و بدفع و رد

اضلالات کسروی مجاهدت کنند» از شهری بشهری می‌روند و در نشستها و بر منبرها بزشتگوییهایی می‌پردازند و با پراکندن دروغهایی مردم را برمی‌آغالانند. یکی از ایشان آخوندیست که در بغداد دلالی می‌کرد و از کار دست کشیده به تهران آمده و بدنویسی و هوچیگری بزیان ما را راه روزی برای خود گرفته که گاهی «بمب آتشزای فولاد» می‌سازد و گاهی کتاب نوشته بچاپ آن می‌پردازد.[۱]

از این سخنان نتیجه آن را می‌خواهم که رفتار ملایان از هر باره بزیان کشور است. اگر دولت پیشنهاد ما را می پذیرد این پرسشهای ما را بآنان فرستاده پاسخ طلبد ، و یا نمایندگانی از علمای نجف و قم و دیگر شهرها بخواهد و نشستی در زیر نگهبانی خود برپا گرداند.

آنچه ما می‌دانیم نمایندگان خواستن و نشست برپا گردانیدن از هرباره بهتر است. زیرا چه‌بسا علما که سخنانی را شنیده از زیانهای بسیار بزرگ دستگاه و رفتار خود آگاه خواهند گردید. چه‌بسا علما که بهمراهی با مشروطه و زندگانی دمکراسی گرویده از آن دشمنیهای آشکار که می‌نمایند دست خواهند برداشت. گذشته از اینها گفتگو و کشاکش که با ما پدید آمده با یک رویه‌ی ستوده و نیکی پایان خواهد پذیرفت. در اینجا هم می‌گوییم : گرهی را که با ناخن توان گشود چرا بدندان انداخته شود؟!.

ما هرچه می‌اندیشیم چنین نشستی را بایَنده می‌دانیم. چنین نشستی جا در تاریخ ایران برای خود باز خواهد کرد و چه آقای بیات و چه هر نخست‌وزیر دیگری که زمینه برای آن آماده گرداند نام بسیار نیکی از خود در تاریخ یادگار خواهد گزاشت.

با اینحال ما بروی آن پافشاری نمی‌نماییم. آنچه ما برویش پافشاری می‌نماییم آنست که دولت با ما با منطق و قانون رفتار کند. کابینه‌ی ساعد با ما با نیرنگ راه می‌رفت. بملایان پشتیبانی نشان می‌داد و «سیاست» را بهانه می‌آورد. ولی آن کابینه‌ی بدخواهی می‌بود و آشکاره ببدی توده و کشور می‌کوشید و آن رفتار را از هر کابینه‌ای چشم نتوان داشت.

۱ـ اشاره به حاج سراج انصاری است که در مجله‌ی «آیین اسلام» نیز چیز می‌نوشته.

دولت اگر بخواهد که ما بدبختی و گرفتاری این توده را درنیابیم ، این را ازو نتوان پذیرفت.

اگر بخواهد که از ریشه‌های بدبختی و گرفتاری بجستجو نپردازیم این را هم نتوان پذیرفت.

اگر بخواهد که ریشه‌های بدبختی و گرفتاری را که جسته و یافته‌ایم بکندن نکوشیم این را هم نتوان پذیرفت. اینها کارهاییست که هر مردی بافهم و باغیرت باید کند و دولت را حق جلوگیری از آنها نیست.

ولی اگر دولت باندیشه‌های ما ایراد دارد ، می‌تواند ایرادهای خود را بما بفهماند. برای همانست که ما در این نامه‌ی سرگشاده اندیشه‌های خود را چه درباره‌ی کتابسوزان و چه درباره‌ی کیش شیعی ، با زبان ساده و روشن بازنمودیم و دلیلهای خود را بکوتاهی یاد کردیم. دولت چنین انگارد که ما در اندیشه‌های خود گمراهیم و پا پیش گزارد و ما را از گمراهی بیرون آورد.

ما ندانستیم آقای دشتی از آن یادآوری درباره‌ی ما که بهنگام گذشتن برنامه‌ی دولت کرد چه می‌خواست. آقای دشتی ، ابوالحسن ثقةالاسلامی نیست که بگوییم قانون نمی‌فهمد و از همه جا ناآگاهست و از دولت قانونشکنی چشم می‌دارد. همانا خواست آقای دشتی مثل زدن و سَهِش بازنمودن[1] بوده. به هر حال ما پاسخ بگفته‌های ایشان دادیم و حال خود را در برابر دولت و مجلس روشن گردانیدیم.

دولت بیش از آن نتوانستی کرد که ما را بدادگاه و داوری کشاند. ما اینک با پای خود بدادگاه آمده‌ایم و داوطلبانه داوری می‌خواهیم. ما گفتنیهای خود گفته‌ایم و اکنون نوبت دولتست که بسخن درآید. نوبت دولتست که بما پاسخ دهد.

❋ ❋ ❋

۱ـ سَهِش بازنمودن = ابراز احساسات کردن ؛ سهش = احساس(ات).

سخن دیگری ما را با دولت درباره‌ی «روزنامه‌ی پرچم» است. می‌باید داستان آن نیز نویسم.

پارسال در بهمن‌ماه ملایان در تبریز و مراغه و میاندوآب به تهمت قرآنسوزی مردم نافهم عامی را بجمعیت ما برآغالانیدند و چنانکه نامش بردم یک رشته وحشیگریهای رسوای پست رخ داد.

این شیوه‌ی ملایان تبریز است که هر زمان که خود را در فشار دیدند و چاره‌ی دیگری نیافتند معاویه‌وار قرآنسوزانی را بهانه گردانند و مردم را برآغالانند. آنچه ما خود دیده‌ایم و بیاد می‌داریم تاکنون سه بار این شیوه‌ی خود را بکار زده‌اند : یک بار در زمان صمدخان که یک بلژیکی به پیشکاری دارایی آذربایجان آمده و از امام‌جمعه مالیاتهای چند ساله‌ی دیهها‌یش را می‌خواست و فشار سختی می‌آورد. یک بار در سال ۱۳۴۰ (قمری) که اداره‌ی فرهنگ می‌خواست اوقاف را از دست ملایان اوقاف‌خوار درآورد و آنان را بفشار گزارده بود. یک بار همان پارسال که نوشته‌های ما میدان را بملایان تنگ گردانیده و پرسشهایی که از آنان درباره‌ی حکومت می‌کنیم فشار سختی بآنان گردیده بود. هر یکی از این سه بار داستانی دراز می‌دارد و داستان پارسال درازتر است و در اینجا فرصت گفتن نیست.

چون چنان وحشیگری برخاسته و یک ماه بیشتر دامنه می‌داشت و دستهای نهانی در کار می‌بود که در تهران نیز چنان آشوبی پدید آید و آنچه بیرون افتاد و دانسته شد جناب آقای هژیر وزیر کشور و تیمسار سرپاس جهانبانی رئیس کل شهربانی که هر دو حافظ‌پرست می‌باشند بکینه‌ی سوخته شدن دیوان آن شاعر ، دشمنی آشکار با ما می‌نمودند و برای هر گونه پشتیبانی از وحشیگریها آماده می‌بودند. در چنان هنگام هراس‌انگیزی ما پرچم هفتگی را بنیاد نهاده پراکندن آغاز کردیم و چون پرده از روی دروغسازیها و نیرنگبازیهای ملایان تبریز و دیگر بنیادگزاران آن وحشیگریها برمی‌داشتیم بسیار کارگر افتاده هر شماره‌ای که درآمد اثر آشکاری داشت.

این در فروردین‌ماه می‌بود. در همان هنگام جناب آقای ساعد مراغه‌ای کابینه‌ی نخست خود را پدید می‌آورد. ما چشم براه می‌بودیم که کابینه بمجلس رود و شناسانیده گردد و آغاز بکار کند و ما

در پیرامون پیشامدهای خود بگفتگو درآییم و اندیشه‌ی دولت را بدانیم. من آقای ساعد را از سی سال پیش دیده و آشنایی پیدا کرده بودم. ولی چنانکه می‌بایست نمی‌شناختم.


۱۵ــ عبدالحسین هژیر

در اینجا باید از زمینه‌ی سخن بیرون شده بجناب آقای نخست‌وزیر آگاهی دهم که ما نیک دانسته‌ایم که در این کشور دسته‌ی بدخواهانی هستند که از پنجاه و شصت سال باز ، سیاست بسیار شومی را درباره‌ی این کشور دنبال می‌کنند. چون رشته‌ی کارها را در دست می‌دارند می‌کوشند این توده را از پیشرفت بازداشته نگزارند بپای توده‌های پیشرفته‌ی اروپا و آسیا رسند. می‌کوشند که آنان را در اینحال بدبختی و گرفتاری که می‌دارند نگه دارند و راههای چاره را بروی آنان بندند.

ما این دسته را شناخته‌ایم و از کارهاشان آگاهیم و من اگر بخواهم ، از پیشامدهای این شصت و پنجاه سال صد گواه یاد توانم کرد. دوباره می‌گویم صد گواه یاد توانم کرد.

با اینحال ما هیچگاه نمی‌خواستیم پرده از روی کار آنها برداریم و یا سخنی در نوشته‌هامان از آنها گوییم. ما سرچشمه‌ی بدبختی ، نادانی خود توده را دانسته با خود می‌گفتیم : اگر باین نادانیها چاره کنیم بهمه چیز چاره خواهد شد.

ولی افسوس که جناب آقای ساعد بیگدار بآب زد و در آن چند ماه که سررشته‌دار کارهای ایران گردید بی‌باکیهای بسیار نمود ، و آن رفتار اوست که ما را واداشت پرده از روی کار برداریم و به ناآگاهان آگاهی دهیم.

ما نیک دانسته بودیم که رو دادن بملایان و روضه‌خوانان و افزودن بچیرگی آنان که

نتیجه‌ی ناگزیریش سست گردیدن دستگاه دمکراسی و از کار افتادن سَهِشهای میهن‌پرستی و رسوا و بی‌آبرو گردیدن کشور است ، ماده‌ی برجسته‌ای در پروگرام آن دسته‌ی بدخواهان می‌باشد. بلکه می‌باید گفت : این یکی از شاهکارهای ایشانست. زیرا چون نام دین یا مذهب درمیانست کمتر کسی ایراد تواند گرفت. اگرهم کسی ایراد گرفت بدستاویز اسلام دهانش را توانند بست.

ما این را دانسته و بارها دیده بودیم وزیرانی که خود بیکباره بیدینند «ابلاغیه» بنام دین بیرون می‌دهند و کسانی که در عمر خود یک بار رو بمسلمانی نشُسته‌اند باسلام هواداری می‌نمایند.

چیزی که هست این هم اندازه می‌داشت و از پرده بیرون نمی‌افتاد. ولی آقای ساعد اندازه را بهم زد و یکباره گامهای برجسته‌ای برداشت.

چنانکه گفتم من آقای ساعد را از پیش می‌شناختم. ولی چنین می‌پنداشتم که چون بسیار خونسرد و خود مرد هیچ‌کاره‌ایست ، دسته‌ی بدخواه از هیچ‌کارگیش سود می‌جویند و اینکه وزارت خارجه را باو سپرده‌اند جز کار نکردن و بیکار نشستن [او] را نمی‌خواهند. چون جز این هنری ازو نمی‌شناختم.

ولی چون به نخست‌وزیری برگزیده شد ما دانستیم که نه چنانست و آقای ساعد کارهایی هم تواند کرد. نخست کاری که ازو دیده شد آن بود که آقای زند را که یک «بانکیر»[۱] می‌بود بوزارت جنگ ، و سرلشگر ریاضی را با همان رخت و رتبه‌ی افسری بوزارت فرهنگ برگزید.

این رفتار جناب آقای ساعد بیاد ما انداخت که در اروپا توانگران که میهمانیها دهند و میز شام و ناهار آرایند ، آنان همچون ما نیستند که زود بخورند و برخیزند. بلکه زمان درازی را در پیرامون میز نشسته خوش گویند و خوش خورند و با خوشی بسر برند ، و یکی از عادتهای ایشانست که بر سر ناهار یا شام از سخنان جدی دوری جسته بیش از همه بگفتن و شنیدن چیزهای خنده‌آور پردازند. گویا از دیده‌ی تندرستی هم این بهتر باشد.

۱ـ Banker : بانکدار.



۱۶ـ سرلشگر علی ریاضی

از آنسو وزیرها و نخست‌وزیرها و دیپلماتها که همیشه در سیاستند و مغزهاشان آکنده از اندیشه‌های سیاسیت پر روشنست که بر سر شام و ناهار نیز از زمینه‌ی کار خود بیرون نرفته بیش از همه در جستجوی فکاهیهای سیاسی باشند.

آقای ساعد چنین خواسته که یک فکاهی سیاسی پدید آورد و بهمکاران اروپایی خود ارمغان سازد. وگرنه ما معنای دیگری بآن کار ایشان نتوانستیم داد.

سپس کارهای پرمعنای دیگری از آقای ساعد سر زد. از جمله دیده شد سید محمدعلی نام گدای گردن‌کلفتی که می‌گوید کور مادرزاد می‌بوده و حضرت عباس او را شفا داده ، و این دروغ رسوا را دستاویز خود گردانیده بادارە‌ها می‌رود و از شهری بشهری می‌گردد و پولهای بسیار از مردم درمی‌یابد ، جناب آقای ساعد با مارک شیر و خورشید نوشته‌ی رسمی بدست او داده و بکارمندان دولت سفارش کرده که در سفرهایی که آن گدای گردن‌ستبر ـ برای ریختن آبروی توده و کشور ـ می‌کند یاوری و دستگیری دریغ ندارند و چون خود نامه دیدنی و جمله‌هایش اندیشیدنیست متن آن را در پایین می‌نویسم :

۷۱۲

۲۳/۱/۷



نخست‌وزیر

چون آقای سید محمدعلی نقیب‌زاده از شفایافتگان آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و سادات جلیل‌القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام کارمندان و رؤسای دوایر دولتی معرفی می‌نماید که در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را با ایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت و آسایش ایشان را فراهم سازند.		نخست‌وزیر		محمد ساعد

از اینگونه داستانها از آقای ساعد بسیار دیده شد. چیزی را که در اینجا می‌باید نویسم آنست که این بدگویی از ساعد و گله از کارهای او که می‌شود بهمبستگی بداستان نفت و رنجش نمایندگان شوروی نمی‌دارد. در آن پیشامد ما بی‌یکسویی نموده بکنار ایستادیم و اکنون نیز ایستاده‌ایم. ما بسیار دوست می‌داریم که دولت ایران توانایی نشان دهد و در برابر همسایگان استقلالی از خود نماید. آن داستان درونش هرچه بوده ما را گفتگویی از آن نیست.

این بدگوییها تنها بنام ایرانیگریست. ما از ساعد و هژیر و همراهانشان کارهایی دیده‌ایم که جز بدخواهی با توده و کشور معنایی بآن نمی‌توانیم داد و اینست آنان را مردان ناپاکی شناخته‌ایم و بنام غیرت و مردانگی بخود بایا می‌شماریم که با آنان دشمنی نماییم. خدا گواه است که جز این ، داستان دیگری درمیان نیست.

همه چیز بکنار ، آقای ساعد اکنون در تهران است. بما پاسخ دهد که این نوشته دادن بدست سید محمدعلی چه بوده؟!.. آیا ساعد چندان ساده‌دلست که بباز شدن چشم کور مادرزاد باور کند؟.. چندان ساده است که زیان اینگونه افسانه‌ها را نداند؟!.. چندان ساده است که از رسوایی‌ای که از بودن گدایانی درمیان توده برمی‌خیزد آگاه نباشد؟!.. پس از همه‌ی اینها این کار چه همبستگی به نخست‌وزیری داشته؟!.. اگر ساعد مرد ساده‌ایست و افسانه‌ی سید محمدعلی را باور کرده و دلش بتکان آمده ،

می‌خواست پولی از کیسه‌ی خود دهد. نه اینکه نوشته‌ای رسمی بدست چنان گدایی سپارد.

اگر آن نوشته راست نیست پس چرا در روزنامه‌ی *ایران ما* نوشته شد و ساعد نگفت دروغست؟!.. اگر راستست پس باین ایرادهای ما پاسخ دهد.

با چنین کاری آیا هر مرد بافهم و باغیرتی حق ندارد که او را یک مرد خاین شناسد و همیشه دشمنش دارد؟!.. اگر کسی از چنین خیانتی آشکار چشم خواهد پوشید پس آن کدام خیانتست که چشم نخواهد پوشید؟!

از سخن خود دور نیفتیم : آقای ساعد کابینه‌ی خود را برپا گردانید و جای بسیار افسوس بود که دیده شد از گام نخست با ما بدشمنی پرداخت. من نمی‌خواهم از دشمنیهای او بسخن پردازم و یا گله نمایم. کارهاییست شده و رفته و خدا را سپاس که ما از همه‌ی آنها با فیروزی بیرون آمده‌ایم. در اینجا تنها داستان روزنامه را می‌نویسم.

روزنامه‌ی ما که پراکنده می‌شد ما می‌شنیدیم بملایان ، چه در تبریز و چه در تهران ، بسیار گران می‌افتد و چون پرده از روی سالوسکاری آنان برمی‌دارد و رویه‌ی درونی وحشیگریهای آذربایجان را نشان می‌دهد در تبریز ملایان و همدستانشان بتلاش سختی افتاده‌اند و بدولت تلگرافها کرده بازداشت روزنامه را می‌خواهند. ولی پروا ننموده با خود می‌گفتیم مگر دولت زیردست ملایانست؟!.. یک نخست‌وزیر اگر از دسته‌ی بدخواهان هم باشد شایسته‌ی جایگاه خود نخواهد شمرد که قانونهای کشور را زیر پا گزارد و خود را نوکر ملایان گرداند. آنگاه عنوان قانونی درمیان نیست.

اینها را با خود می‌اندیشیدیم و بسیار در شگفت شدیم که روزی دیدیم نامه‌ای از فرمانداری نظامی آوردند باین عنوان که چون نوشته‌های پرچم « توهین بدین مبین اسلام و برخلاف سیاست دولت است » بازداشت می‌شود.

این رفتار از هر باره پست و نامردانه می‌بود :

نخست در چنان هنگام هراس‌انگیز پرچم یگانه «افزار دفاع» در دست ما می‌بود. یک دولت

تا چه اندازه نامرد باشد که آن را هم از دست ما بگیرد.

دوم در روزنامه‌ی پرچم آنچه نبود و نبایستی بود توهین باسلام است. چیزیست بسیار آشکار : ما هوادار اسلامیم و تاکنون گفتارهای بسیار در هواداری از آن نوشته‌ایم. یک نخست‌وزیر تا چه اندازه کوچک و بی‌ارج باشد که برای پیش بردن خواست ملایان بدروغ بستن پردازد ، آن هم دروغ باین آشکاری.

سوم گرفتم که این دروغ راست بوده و ما توهین به اسلام کرده بودیم. آن کار راهش دخالت فرمانداری نظامی نیست و این رفتار جز قانونشکنی بسیار آشکار نمی‌بود.

چهارم که از همه بدتر است آنست که همچو ساعد مردی که ما نامسلمانی او را نیک می‌شناسیم دم از اسلام زند و آن را افزار کارهای پست خود گرداند. این خود توهین بزرگی باسلام می‌بود.

پنجم واژه‌ی «سیاست دولت» بیش از هر چیزی مرا آزرده می‌داشت. من که می‌دانستم ساعد و هژیر از دسته‌ی بدخواهانند و از رفتارشان از گام نخست دیده می‌شد که چه نقشه‌ای را پیش گرفته‌اند ، بمن بسیار گران می‌افتاد که آن نقشه‌ی بدخواهانه را «سیاست دولت» نام دهند.

اکنون آقای ساعد و هژیر در تهرانند و هر دو بیکارند. خامه بدست گیرند و بما روشن گردانند که سیاستشان چه می‌بود. روشن گردانند تا همه‌ی مردم بفهمند. آنچه ما دانسته‌ایم سیاست ساعد و کابینه‌اش این می‌بود که هرچه توانند زنها را بچادر و چاقچور بیشتر کشانند ، بایلهای کوچ‌نشین بیشتر نیرو دهند ، ناایمنی را بیشتر گردانند ، بچیرگی ملایان و بزورگویی آنان بیفزایند ، سید و روضه‌خوان و گداهای گردن‌کلفت را هرچه فزونتر سازند ... یک جمله بگویم : از هر راه که توانند برسوایی این توده و کشور کوشند. چرا؟!.. برای آنکه اگر جنگ جهان پایان پذیرفت و یک انجمن بزرگی از نیکخواهان برای گفتگو از آینده‌ی توده‌ها برپا گردید کسانی در آن انجمن برنخیزند که بایران دلسوزی نمایند و چنان خواهند که رشته‌ی کارهای آن را از دست ساعدها و هژیرها و مانندگان ایشان درآورند. توده چندان رسوا باشد که کسی دلش نسوزد و

هواداری نکنند و ساعد و هژیر و همدستانشان همچنان میدانداری کنند.

این بوده سیاست ساعد و کابینه‌اش. دلیلش هم کارهای چند ماهه‌ی ایشانست. همه چیز بکنار ، ساعد بوزیر فرهنگ گردانیدن یک سرلشگر چه می‌گوید؟!. بنوشته دادن بدست یک نره‌گدا چه می‌گوید؟! بنامه‌های خود درباره‌ی پسر آقاسید ابوالحسن چه می‌گوید؟!..

ساعد و همدستان او که این خیانتهای آشکار را می‌کردند چنین وامی‌نمودند که سیاست همسایگانست. بارها مَمَقانی آن وزیر تازه‌کارِ خام بما پیام می‌فرستاد و می‌گفت : «امروزها سیاست طور دیگرست. ما جلو ملاها را نمی‌توانیم گرفت». ولی می‌باید گفت : این هم نیرنگ دیگری از ایشانست. آن کدام همسایه است که آقای ساعد را ناچار گردانیده که مسخره‌بازی کند و سرلشگری را وزیر فرهنگ و بانکری را وزیر جنگ گرداند؟! کدام همسایه است که او را واداشته بافزودن گدایان در کشور بکوشد و بدست نره‌گدایی نوشته‌ی رسمی دهد؟!

باری با آن نامه‌ی فرمانداری نظامی روزنامه‌ی پرچم بازداشت شد. من چون نمی‌دانستم دستور از ساعد است خواستم او را ببینم و گفتگو کنم. از شهرستانها نیز بیش از سی تلگراف اعتراض بدولت رسید. ساعد گفته بود من دخالت نداشته‌ام. فرمانداری نظامی خودش کرده. من بفرمانداری رفته با سرهنگ شعری بگفتگو پرداختم.

نخست پرسیدم : در کدام شماره‌ی پرچم و در کدام گفتار است که به اسلام توهین شده؟. خواهشمندم آن را بمن نشان دهید.

گفت : «در روزنامه چیزی نبوده. در کتابهاتان توهین کرده‌اید».

گفتم : آن هم دروغست. ما در هیچ جا باسلام بد ننوشته‌ایم و نبایستی بنویسیم. آنگاه از کتابها بروزنامه چه؟!..

گفت : «ما چون دیدیم ملاها خیلی قال و قیل می‌کنند و ترسیدیم که مبادا نظیر وحشیگریهای تبریز در اینجا رخ دهد. محض علاقه بخود شما روزنامه را توقیف کردیم».

گفتم : اگر خواست شما آنست بایستی روزنامه را آزاد گزارید که ما بتوانیم حقـایق را بنویسـیم و جلو قال و قیل ملایان را بگیریم.

پس از کمی گفتگو گفت : «راستش می‌خواهید دستور از خود نخست‌وزیر است. ما هیچ دخالتی نداشته‌ایم».

پس از این پاسـخ ، مـن دیگـر جـای سـخن ندیـده برخاسـتم ، و چـون در آن میـان انـدازه‌ی دشمنیهای ساعد و کابینه‌اش را شناخته و بی‌باکی آنان را در خیانت و بدخواهی فهمیده بـودم دیگـر نخواستم داستان را دنبال کنم.

نبودن روزنامه در آن روز برای ما بیم‌انگیز می‌بود و چه‌بسا آسیبهایی که درپی توانستی داشت. از آنرو از شهرستانها پیاپی فشار می‌آوردند و پراکنده شدن روزنامه را می‌خواستند. لیکن من کـار را بـه پیشامد واگزارده تا ساعد می‌بود دنبال نکردم و خدا را سپاس که بما آسیبی نرسید و امروز کار بجایی رسیده که با پیشانی باز خیانتهای آقای ساعد را یکایک می‌شماریم و بیگمانسـت کـه جنـاب ایشـان نخواهند توانست پاسخی دهند. نخواهند توانست از خود دفاع کنند.

ساعد می‌پنداشت که با بازداشت روزنامه دست ما را خواهد بست. ولی دست ما بسته نشد. کار ما تنها روزنامه نوشتن نمی‌بود. ما تاکنون شصت کتـاب بیشـتر بچـاپ رسـانیده‌ایم کـه در گردشسـت. جمعیت ما در سی و چند شهر بنیادگزاری می‌دارد که همه بهم بسته است.

ساعد بکتابهای ما نیز دست‌اندازی کرد ولی کاری نتوانسـت. از رویهم‌رفتـه‌ی دشـمنیهای سـاعد یک نتیجه بدست آمد ، و آن اینکه ما او را چنانکه هست بشناسیم.

اکنون سخن در آنست که جناب‌عالی که آقای بیاتید باین داستان روزنامه چه می‌گویید؟.. اکنون که جناب‌عالی نخست‌وزیر می‌باشید اندیشه‌تان چیست؟.. روزنامه‌ای که با یک بهانه‌ی رسوای دروغی ، برای افزودن بچیرگی ملایان ، از راه خـلاف قـانون بازداشـت شـده جناب‌عـالی دربـاره‌اش چـه نظـر می‌دارید؟!..

می‌خواهیم در این باره نیز دولت بما پاسخ دهد.

کتابها و دفترهای همبسته

پرسش و پاسخ

داوری (شیعیگری)

در پیرامون ادبیات

صوفیگری

فرهنگ است یا نیرنگ؟

فرهنگ چیست؟

گفت و شنید

کتابها و گفتارها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad